

سجده نما

۲۱۵

سال چهل سوم

نوروز نخست باد



بهار ۳۷۶۴ زرتشتی ۱۴۰۵ خورشیدی

نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

پیام مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

هموندان و همراهان گرامی با درود،

با فرا رسیدن نوروز، بار دیگر عطر بهار و نو شدن در دل‌ها زنده می‌شود. نوروز برای ایرانیان تنها آغاز سالی تازه نیست؛ یادآور فرهنگی کهن، امیدی پایدار و پیوندی عمیق با ایران و ایرانیان در هر کجای جهان است.

در این روزها، سفره‌های هفت‌سین در خانه‌های ایرانیان گسترده می‌شود و دل‌ها با آرزوی آینده‌ای بهتر برای سرزمین‌مان به هم نزدیک‌تر می‌گردد.

گروه امنا و مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا فرارسیدن نوروز و سال نو را به همه همکیشان، هم‌میهنان و دوستان گرامی تبریک می‌گویند و امیدوار است بهار پیش رو نویدبخش روزهای روشن‌تر برای ایران و ایرانیان باشد.

نوروزتان پیروز و سال نو خجسته باد

گروه امنا و مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

برگیری از نوشته‌های چهره‌ها با چاپ نام نویسنده و نشانی تارما آزاد می‌باشد.
چهره‌ها، در گزینش و ویرایش نوشته‌های رسیده آزاد است و نوشتارهای رسیده بازگردانده نمی‌شود.
دیدگاه‌های بازتاب شده در نوشته‌ها همیشه گویای دیدگاه‌های انجمن دبیران چهره‌ها نمی‌باشد.
چهره‌ها مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، نشریه‌ای است دینی، اجتماعی، تاریخی، ادبی و فرهنگی که به هیچ دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد.

کسی که پیرو راستی است جایگاهش در سراسر شادی و روشنی خواهد بود ولی دروغ پرست و گمراه، زمانی دراز در سرمای تاریکی با ناله و افسوس به سر خواهد برد.

یسنای ۳۱، بند ۲۰

اورمزد:

اورمزد نام نخستین روز از هرماه سی روزه در گاهشمار ترادادی

(سنتی) زرتشتیان است.

ورمزد یا «هُرمزد» ویژگی و فروزه خداوندی در دین مزدیسنا و

پیام زرتشت است.

اهورامزدا، خداوند جان و خرد، به چمار «دانایی و آگاهی بیکران

هستی مند» است.

در ینش زرتشت، اهورامزدا سرآغاز و سرانجام هستی می‌باشد.

برگردان هر بخش از این واژه:

اهو= هستی

اهورا= هستی دار، هستی مند

مَز= بیکران، دامنه دار

دا= دانایی، آگاهی

زیرنگر گروه دبیران

گرافیک، رایانه و صفحه‌آرا: شاهین خُرسندی

تایپ: پروین رستمیان

اینترنت: رامین شهریاری

Trust of Morvarid Guiv

c/o Mina Soroosh

PO Box 49404 Los Angeles, CA 90049

نخستین

نوروز، این یادگار اهورایی و کهن ایرانی، هر سال پیام نوزایی و امید را با خود به همراه می‌آورد. در فرهنگی که ریشه در اندیشه‌های ژرف ایران‌زمین دارد، بهار تنها دگرگونی طبیعت نیست؛ یادآور این حقیقت است که پس از هر زمستانی، بهاری در راه است و روشنایی سرانجام بر تاریکی چیره می‌شود.

نوروز امسال اما در روزهایی فرا می‌رسد که ایران یکی از دشوارترین و سرنوشت‌سازترین دوره‌های تاریخ معاصر خود را تجربه می‌کند؛ روزهایی آمیخته با رنج، انتظار و امید. در چنین زمانه‌ای، بسیاری از ایرانیان - چه در درون کشور و چه در دوردست‌های جهان - چشم به فردایی دوخته‌اند که در آن سایه تاریکی و جهل از سر این سرزمین کنار رود و ایران بار دیگر بتواند در مسیر دانایی، آزادی و سربلندی گام بردارد.

با این همه، نوروز همواره یادآور پایداری روح ایرانی است؛ روحی که در طول تاریخ، حتی در سخت‌ترین زمستان‌ها نیز امید به بهار را زنده نگه داشته است. به امید آنکه این بهار، سرآغاز فصلی روشن‌تر برای ایران باشد. فرارسیدن نوروز باستانی و سال نو را به همه ایرانیان در هر کجای جهان تبریک می‌گوییم و آرزو می‌کنم سال پیش رو، سالی باشد سرشار از امید، همبستگی و گشوده شدن افق‌هایی روشن‌تر برای ایران و ایرانیان.

سبز و مانا باشید
جمشید جمشیدی



بشنو سوز سخنم
که نواگر این چمنم
همه ی جان و تنم
وطنم وطنم وطنم وطنم
همه با یک نام و نشان
به تفاوت هر رنگ و زبان
همه با یک نام و نشان
به تفاوت هر رنگ و زبان
همه شاد و خوش و نغمه زنان
ز صلابت ایران جوان
ز صلابت ایران جوان
ز صلابت ایران جوان



نام جاوید ای وطن
صبح امید ای وطن
چهره کن در آسمان
همچو مهر جاودان
وطن ای هستی من
شور و سرمستی من
چهره کن در آسمان
همچو مهر جاودان
بشنو سوز سخنم
که هم آواز تو منم
همه ی جان و تنم
وطنم وطنم وطنم وطنم





اشوزرتشت پیامبر ایرانی آموزه‌ها زرتشتی

موید پدرام سروشپور

بخش هفتم

هوش اخلاق

در این مسیر پرفراز و نشیب تضمین کند؛ اما اشا یا راستی که نماد اخلاق است می‌تواند مایه‌ی اطمینان ما برای طی مسیر زندگی باشد. به دیگر سخن، هوش اخلاق به این معنا است که گام برداشتن بر پایه‌ی اخلاق از یک خرد مینوی تبعیت می‌کند که به بهترین نتیجه منجر می‌شود. به همین دلیل، اشا را «هنجار هستی» می‌گویند؛ قانونی که جهان هستی بر پایه‌ی آن شکل گرفته و اخلاق نیک، بخشی از آن است.

می‌توان گفت انسان‌ها هر اندازه هم هوشمندانه در زندگی گام بردارند اگر حرکتشان بر پایه‌ی اخلاق نباشد، به بیراهه خواهند رفت، حتی اگر به ظاهر در نخستین گام‌ها موفق به نظر بیایند.

پس هوشمندانه‌ترین کارها، اخلاقی‌ترین کارها است. از سویی تنها در مسیر اخلاق است که اندیشه‌ها به نتیجه می‌رسند و این چیزی نیست جز تکامل اندیشه‌ی آدمی به سوی «وهومن» یا اندیشه‌ی پاک که آرمان زندگی است.

کسی که در پرتو راستی هرکاری را چون پرستش پروردگار انجام دهد. از دیدگاه مزداپهترین هستی‌هاست. کسانی که در گذشته و حال چنین بوده و هستند آنان را با احترام و به نام یادکرده و کوشش خواهیم کرد با کردار نیک به مقام والای آنها برسیم (گاتها، هات ۵۱، بند ۲۲).

در دایره‌ی دانایی کل حاکم بر جهان هستی، اخلاقی‌ترین کار، هوشمندانه‌ترین است (برداشت از گاتها).

بر پایه‌ی آموزه‌های اشوزرتشت در گاتها، بزرگ‌ترین موهبت الهی «مَنَه» یا اندیشه‌ی انسان است که ذره‌ایست از ذات پروردگار، خدایی که اشوزرتشت او را «مزدا» یا «دانای کل» می‌نامد. بر این اساس، هدف زندگی دست یافتن انسان به فروزه‌ی «وهومن» یا بهمن است و راه رسیدن به این جایگاه «اشا» است. اشا در فارسی «راستی» ترجمه شده و سرچشمه‌ی اخلاق نیک در فلسفه‌ی زرتشتی است.

در جهان مادی انسان در هر زمینه‌ای به واسطه‌ی اندیشه‌اش رشد و جایگاه پیدا می‌کند و زندگی مجموعه‌ای از گام‌های متعدد است که هر تصمیم و اندیشه‌ای، راه رسیدن به مرحله‌ی بعدی را روشن و معلوم می‌کند.

گام برداشتن در پله‌های نخستین، آسان است زیرا معمولاً انسان‌ها در نخستین گام‌ها می‌توانند تصمیم‌های درستی بگیرند اما در ادامه‌ی راه، این شطرنج روزگار است که بر پایه‌ی حرکت‌های ما، شرایط بعدی را رقم می‌زند.

اندیشه‌ی انسان هر قدر هم که توأمند باشد نمی‌تواند موفقیت کامل فرد را

یکی دیگر از موارد در پیوند با هوش اخلاق، این است که هیچ‌گاه هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. این جمله در مواردی به کار می‌رود که برای دست یافتن به یک هدف (که البته نیک است) انسان به خود اجازه بدهد به هر وسیله‌ای که الزاماً درست و اخلاقی نیست - متوسل شود.

این تفکر به نوعی دیگر بیانگر همان هوش اخلاق است، یعنی هیچ‌گاه نمی‌توان با انجام کارهای نادرست به یک نتیجه باارزش دست یافت. اگر هم به ظاهر این چنین جلوه کند در نهایت نتیجه‌ای متفاوت خواهد داشت.

به عبارت دیگر راه رسیدن به هدف، خود بخشی از هدف است. اگر راه درست انتخاب نشود بی‌گمان به هدفی متفاوت با هدف واقعی می‌رسیم. این امر، شاید یکی از بزرگ‌ترین مشکلات کنونی جوامع دینی باشد. در حالی که در کتب آسمانی هم هدف غایی و هم راه و روش رسیدن به آن بیان شده است، اما در بسیاری از موارد، هدف مقدم بر راه یا روش رسیدن تعریف می‌شود و این آغاز گمراهی است.

از سوی دیگر، اخلاق یکی از مهم‌ترین بن‌پایه‌های مشترک همه‌ی ادیان الهی است. اخلاق در یک جمله احترام گذاشتن به آزادی دیگران است، یعنی همان حقوق فردی. در گستره‌ی بزرگ‌تر راستی شامل نوع‌دوستی، احترام به دیگران، احترام به اندیشه‌ها و باورهای گوناگون و آزاداندیشی می‌شود.

اما شوربختانه هم در درازای تاریخ و هم امروز شاهد آن هستیم که برخی به بهانه‌ی دین، خدا و پیامبر خدا دست به جنایت‌هایی وحشتناک می‌زنند که با هیچ اصول دینی یا انسانی توجیه نمی‌شود. البته این تفکرات نادرست مختص به هیچ دین خاص یا دوره‌ی خاصی نبوده است و شوربختانه در تاریخ همه‌ی ادیان الهی می‌توان این‌گونه انحرافات را آشکارا مشاهده کرد.

می‌توان نتیجه گرفت که باید به اخلاق به عنوان مهم‌ترین بن‌پایه‌ی مشترک همه‌ی ادیان الهی ارج نهاد؛ و این باور را در میان همه‌ی پیروان ادیان الهی رواج داد که حتی خداوند و نزدیکی به او، مقدم بر اخلاق نیست و باید دانست از هیچ راهی به جز اخلاق نمی‌توان به خدا دست یافت. در دیدگاه گاهانی نیز تنها راه دست یافتن به مزدا یا دانای کل، ارتقای اندیشه با تکیه بر اخلاق است و حتی برای دست یافتن به مقدس‌ترین اهداف هم نمی‌توان ابزار یا وسیله را توجیه کرد.

سوشیانس‌ها (رهانندگان گیتی)

باز دروغ بدانجا رانده خواهد شد که از آنجا برای مرگ پیروان راستی و نژاد و هستی آنان آمده بود (زامیادیش، بند ۱۲۷).

نخستین آموزگار

کیست آن رادمرد بزرگ و نخستین آموزگاری که به ما آموخت تو را ای پروردگار شایسته‌ترین ذات مورد ستایش بشناسیم و تو را داور پاک کردارها و سرور راستی بدانیم (گاتها، هات ۴۶، بند ۹).

اندیشه دست یافتن به جهانی پر از نیکی و پیروزی کامل راستی بر دروغ آرمان نهایی دین زرتشتی است. رهانندگان گیتی یا کسانی که وعده آمدنشان داده شده است تا این آرمان را محقق سازند، همان وظیفه‌ای را بر دوش خواهند داشت که پیامبر نیز برای آن برانگیخته شد. هات ۲۹ گاهان بیانگر یک گفتگوی مینوی بین ارکان آفرینش است که در آن انگیزه به پیامبری رسیدن اشوزرتشت از سوی اهورامزدا به روشنی بیان می‌شود.

ای اشا روش نیک‌اندیشی و بهروزی را بر من آشکار ساز. پروردگارا مرا از نحوه برخورداری از بخشایش خویش آگاه فرما، زیرا یک سوشیانت یا پیامبر باید از پاداش یا نتیجه‌ای که در انتظار اوست نیک آگاه گردد (گاتها، هات ۴۸، بند ۹).

پس از آنکه روان آفرینش از خشم و ستیز و غارت و تجاوزی که جهان هستی را فراگرفته است به درگاه اهورامزدا کله می‌کند و از او درخواست نجات بخشی را می‌کند تا بتواند جهان را از بند بدی‌ها برهاند، اشوزرتشت که آموزه‌های اهورامزدا را فرا گرفته به پیامبری برگزیده می‌شود تا با گسترش نیکی‌ها در جهان ظلم و خشم و جنگ و ستیز را از بین ببرد. در ادامه همین هات، اشوزرتشت نه به عنوان یک

سردار نیرومند، بلکه همانند یک آموزگار به پشتوانه وهومن (اندیشه نیک) و اشه (راستی و عدالت) پیامبری خود را آغاز می‌کند و آموزش و آگاه کردن انسان‌ها برای دست‌یابی به جهانی نیک را، راه و روش خود می‌داند. بر این اساس، اشوزرتشت آغازگر راهی بود بس طولانی و به درازای تاریخ، به امید سوشیانس‌هایی که در آینده همانند او و با درک پیامش راهش را ادامه دهند.

درود فرستیم به فروهر زرتشت سپنتمان پاک، نخستین کسی که دهمندید و از نیک سخن گفت و نیکی بجای آورد کسی که سرور جسمانی و بزرگ روحانی و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان است، کسی که نیکخواه‌ترین، بهترین شهریار و رایومندترین و فرهمندترین جهانیان است کسی که در میان موجودات برانده‌ترین و بنیانش شایسته‌ترین است (فروردین یشت، فقره ۸۷، ۸۸، ۱۵۲).

سوشیانس

ای اهورامزدا راهی را که به من نشان دادی راه نیک‌منشی است راهیست که برمبنای آموزش سوشیانس‌ها (سودرسانندگان و نجات‌دهندگان بشر) قرار گرفته است. آموزشی که توصیه می‌کند هر کار نیکی که به منظور انجام کار و در پرتو راستی انجام شود شادمانی به بار خواهد آورد. آموزشی که انسان را به خرد و دانش واقعی رهبری می‌کند پاداش آن رسیدن به تو است ای خداوند خرد. (گاتها، هات ۳۴، بند ۱۳).

واژه سوشیانس (اوستایی: saosyant، فارسی میانه: sōšāns) در لغت به معنای «سود رساننده» یا «نجات‌بخش»، صفت فاعلی از ریشه فعلی sav است که در زبان‌های ایرانی هم به معنای «سود بخشیدن» و هم «نجات دادن» به کار رفته است.

از این جهت سوشیانس [نامیده خواهد شد] (یعنی استوت ارت) زیرا که سراسر جهان مادی را سود خواهد داد. (بخشی از بند ۱۲۹ فروردین یشت).

این واژه در گاهان شش بار به کار رفته است که سه بار به صورت مفرد و سه بار به صورت جمع به کار رفته است. اکثر پژوهشگران بر این باورند که وقتی این واژه به صورت مفرد در گاهان به کار رفته، اشاره به اشوزرتشت داشته است، چون همانطور که گفته شد، پیامبر آغازگر راه سوشیانس‌ها و به درستی نخستین سوشیانس بوده است.

ولی در مواردی که سوشیانس به صورت جمع به کار رفته است به سوشیانس‌هایی اشاره دارد که در آینده خواهند آمد و همچون اشوزرتشت با درک آموزه‌های مزدا جهان را به سوی نیکی خواهند برد.

برای این واژه مهم، که در آخرت‌شناسی زرتشتی نقشی بنیادین و اساسی دارد، سابقه‌ای در متون ودایی و پیش‌زرتشتی نمی‌توان یافت و به نظر می‌رسد که هم واژه و هم مفهوم آن، از ایده‌های نوین اشوزرتشت است که برای نخستین بار در سرودهایش، در هات ۳۴ گاهان، به کار برده است.

بر اساس هات ۳۴ مهم‌ترین ویژگی سوشیانس‌ها آن است که ایشان با ارتقای معنوی خود و طی کردن پله‌های هفتگانه امشاسپندان، به کمال و مرتبه‌ای دست می‌یابند که می‌توانند عالی‌ترین آرمان‌های دینی را که عدالت، راستی، آزاداندیشی، صلح، نوگرایی و پیشرفت را در جامعه محقق سازند و شرارت‌ها را ریشه‌کن کنند.

بزرگترین آگاهی در دین مزدیسنی که آذربان می‌گویم و آموزگارانشان را رد می‌گویم، آن امشاسپندان و سوشیانس‌ها را که داناترین و راست‌گفتارترین و مددگارترین و خردمندترین هستند (پسن ۱۳، بند ۳).

در اوستا سوشیانس‌ها در کنار امشاسپندان به کار رفته‌اند اگر امشاسپندان که فروزه‌های نیک اهورامزدا هستند در وجود هر فردی جلوه پیدا می‌کنند آن فرد سوشیانس شده و از آن پس تمام وجودش، اندیشه‌اش، گفتارش و کردارش سودرسانی به جهان و جهانیان است.

می‌خواهم ستاینده شما باشم ای امشاسپندان، ستایش و نیایش به امشاسپندان که شما هستید و زندگی خوب و تندرستی برای سوشیانس‌ها که ما هستیم (یسن ۱۴، بند ۱).

پیوند اندیشه‌ها

پروردگارا بشود از کسانی شویم که جهان را به سوی تازگی، تکامل و آبادی پیش می‌برند. کسانی که در پرتو راستی و پاکی اندیشه‌هایشان را به هم نزدیک و یکی می‌کنند (گاتها، هات ۳۰، بند ۹).

نکته برجسته دیگر درباره مفهوم سوشیانس در گاهان آن است که در دین زرتشتی نه تنها تأکیدی بر وجود یک نجات‌بخش دیده می‌شود بلکه به روشنی اشوزرتشت از سوشیانس‌ها نام می‌برد و چنین برداشت می‌شود که آرمان اشوزرتشت کمال تمام انسان‌ها است که در نهایت با پیوند اندیشه‌ها جهانی آرمانی شکل می‌گیرد.

در سنت پس از زرتشت، در اوستای متأخر و نوشته‌های فارسی میانه نیز سخن از چندین نجات‌بخش در میان است که با نام‌های اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس، در شرایط سخت و نابسامان روزگار خود ظهور خواهند کرد و عدالت و صلح و راستی را برقرار خواهند کرد. این آموزه از تعالیم خود اشوزرتشت سرچشمه گرفته است که سوشیانس‌هایی به مرور خواهند آمد و جهان را به سوی نیکی رهنمون خواهند ساخت. به همین معنا، هر انسانی می‌تواند برای رسیدن به جایگاه والا و بلندمرتبه سوشیانس‌ها تلاش کند و برای ساختن جهانی پر از نیکی‌ها و راستی‌ها گام بردارد تا زمانی که زمینه پیدایش و چیرگی راستی‌ها به طور کامل در جهان فراهم شود.

البته در اوستا مفهوم سوشیانس با اسطوره‌های دینی در هم آمیخته و بعد از زرتشت در وجود سه نجات‌بخش تجسم پیدا می‌کند. در دوره ۱۲ هزار ساله اساطیری، در سه هزار سال نهایی - قبل از فرشکرد - جهان در دوران آمیختگی نیکی و بدی قرار دارد. سوشیانس‌ها به فاصله سه هزار سال ظهور کرده و باعث پیشرفت و گسترش نیکی‌ها و نابودی بدی‌ها در سراسر جهان می‌شوند.

در این سه هزاره اوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس که جدا جدا در سر هر هزاره از ایشان یکی آید و همه کارهای جهان را باز آراند و پیمان‌شکنان و بت‌پرستان را در کشور بزنند. (مینوی خرد، پرسش ۱، بند ۹۵).

پس از اشوزرتشت در پایان هزاره اول، نخستین نجات‌بخش به نام «اُشیدر بامی» ظهور خواهد نمود که صفت او در اوستا «اوخشیت یرته» به معنای گستراننده راستی است. دومین نجات‌بخش «اُشیدر ماه» است که صفتش «اوخشیت مَه» به معنی گستراننده نماز و نیایش است و سومین سوشیانس با صفت «استوت یرت» به معنی تجسم راستی است. اگر چه در اوستا شرایط زمان ظهور هر کدام از سوشیانس‌ها را بسیار بد توصیف کرده که اخلاق به بدی گراییده و اصول دین جابجا شده است اما در کل باور به یک روند تکاملی جامعه بشری در ظهور سوشیانس‌ها کاملاً مشهود است که در زمان زرتشت یک سوم، پس از ااشیدرها دو سوم و در نهایت با ظهور سوشیانس تمام جهان هستی از نیکی آکنده می‌گردد.

این را نیز گوید که هنگامی که پنج سده بگذرد ... دوسوم ایران‌شهر پرهیزگاران و یک‌سوم دروند و هم ایدون توران و آن پیرامون ایران (دینکرد، سنجانا ج. ۷، ف ۸، ب ۱۳).

دکتر راشد محصل هدف والای سوشیانس‌ها را اینچنین توصیف می‌کند: «بنیان‌گذاران جامعه مطلوب به کمک فر هرزمد داده بر همه‌کس و همه‌چیز فرمانروایی معنوی دارند و هدف زندگی را در نابودی ناراستی و دروغ و پیروزی نیروهای هرمزدمی‌دانند ... آنان برای رسیدن به این هدف از سود خویش می‌گذرند و غالباً از سلاح‌های معنوی برای پیشبرد خواست‌های خود مدد می‌گیرند. سلاح معنوی آنان در برابر نابکاران و دیوان، راست‌اندیشی، راست‌گفتاری و راست‌کرداری است. برترین صفت سوشیانس‌ها یعنی پیروگری مبین این نکته است که آنها برای ساختن جهانی نو علیه همه مظالم قیام می‌کنند و همه نیروهای منبعث از زور اهریمنی را نابود می‌کنند (بند ۱۴۲ فروردین یشت).»

مزدیسنان همواره برای دست یافتن به جهانی آرمانی در تلاش هستند که در آن از دشمنی‌ها، ناراستی‌ها و فریبه‌ها و نیرنگ‌ها اثری نباشد و تمام آرزوهای نیک بشری برآورده شود و این اتفاق نمی‌افتد مگر با رهبری سوشیانس‌هایی که آرمانشان ساختن جهانی است که در آن خرافات، افکار واپسگرا و کهنه هیچ جایی ندارد.

دکتر محمد تقی راشد محصل، ویژگی‌های سوشیانس را اینچنین بیان می‌کند: «می‌توان نتیجه گرفت که واژه سوشیانس در کاربردهای جمع خود در اوستای جدید ستاینندگان زردشت و دین او، نوسازان و آرایندگان جهان پایانی را مشخص می‌کند و ویژگی‌های آنها عبارت است از:

۱. خردمندترین مرمان هستند و دانش آنان با ایزد «اشی» قابل قیاس است یعنی از خرد ذاتی و فطری برخوردارند.
۲. اشو هستند و در این نعت همه صفتهای نیک مانند خردمندی، مددگاری و سازواری نهفته است.
۳. فر کیانی دارند.
۴. همیشه پیروزند.
۵. پیرو اندیشه نیک و از یاوران اشه هستند.
۶. نابودکنندگان دیو خشم‌اند.
۷. از نژاد زردشت پیامبر و از نطفه اویند. (راشد محصل، ۱۳۸۱، ص ۹)»

استوت یرت

آنگاه یاران استوت یرت به در خواهند آمد که همه نیک‌اندیش و نیک‌گفتار و نیک‌کردارند و نیک‌دین‌اند و هرگز سخن دروغ نگویند و در برابر آنان خشم خونین سلاح بی‌فر گردد و رو به گریز نهد و راستی بر دروغ غلبه یابد و منش بد شکست یابد و خورداد و امرداد دیو گرسنگی و تشنگی را شکست دهند و اهریمن بدکنش رو به گریز خواهد نهاد (زامیادیش، هات ۹۵ و ۹۶)

استوت ارت از ریشه کلمه «استوت» به معنی تجسم و «یرت» به معنی راستی گرفته شده و صفتی است که سوشیانس با آن در اوستا نام برده شده است. در هات ۳۴ گاتها سوشیانس، کسی است که تمام مراحل کمال را طی کرده و به این جایگاه رسیده که تمام وجودش راستی و سودرسانی به جهان و جهانیان است. پروردگارا مرد نیک‌اندیش و پارسایی که روانش با راستی همراه است تنها به تو می‌اندیشد و کردار نیک خود را به تو نیاز می‌کند. ای اهورامزدا بشود که نیایش کنان و سرودگوییان به تو نزدیک شویم (گاتها، هات ۳۴، بند ۲).

استوت ارته به معنی تجسم راستی یا کسی است که تمام وجودش عین راستی است. بر این اساس در طول تاریخ، ایرانیان باستان بیش از هر ملتی بر راستی پایبند بوده‌اند. حتی یک ارتشتار برای حفاظت و نگاهبانی از سرزمین خود و یک موبد برای حفظ دینش در سخت‌ترین شرایط به دروغ، ناراستی و فریب پناه نمی‌بردند. این امر، مهم‌ترین شرط برای گسترش و نهادینه کردن راستی است؛ به راستی چگونه می‌توان دینی را که اساسش بر راستی است، با دروغ پاسداری کرد.

در آموزه‌های زرتشتی سوشیانس برای از میان بردن صفات انگره‌مینو همچون دروغ، آز، طمع، کینه، خشم و مرگ می‌آید و بر این نکته تأکید می‌شود که خود نمی‌تواند و نباید به این صفات دست یازد؛ به سخنی دیگر، هیچ‌گاه نمی‌توان با تکیه بر دروغ، دروغ را از میان برد، با آز و طمع به مبارزه با این صفت ناشایست پرداخت، با کین‌خواهی برای از میان برداشتن کینه تلاش کرد و با تکیه بر خشم و جنگ و شمشیر، صلح و دوستی را برقرار ساخت.

به عبارت دیگر اگر برای از بین بردن بدی‌ها به دروغ، خشونت، جنگ و کشتن و دیگر نمادهای بدی متوسل شویم در این صورت نه تنها بدی‌ها را از بین نبرده‌ایم

سفره نوروزی زرتشتیان ایران

دکتر فرزانه گشتاسب

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و در هفت مرحله (به ترتیب آسمان، آب، زمین، گیاهان، جانوران، انسان و آتش) وجود داشته است.^۱

بجز کل مجموعه، که از نماد مادی هفت امشاسپندان برگزیده شده است، هفت نوع میوه خشک به نام «لُرک» و هفت دانه که در ظرفی مسین سبز شده و «ششه» نامیده می‌شود، نشان عدد هفت را با خود دارند. آنچه ابوریحان بیرونی (۱۳۵۲، ص ۲۸۳) در آثار الباقیه دربارهٔ رویاندن هفت صنف غله بر هفت استوانه آورده است، گویا به رسم سبز کردن ششه در جشن فروردیگان (گاهنبار همسپت‌مدم) و پیش از نوروز اشاره دارد که رسمی عام بوده است و همه مردم در روزهای پایانی سال، آن را به جای می‌آوردند. جاحظ (۱۹۶۹، ص ۲۱۲) نیز در المحاسن و الاضداد به هفت دانه از گندم، جو، باقلا، ماش، کنجد، برنج، نخود یا ذرت و هفت شاخهٔ سبز در خوانی که برای پادشاه ساسانی پیشکش می‌بردند، اشاره کرده است.

سفره نوروزی

چیدن سفرهٔ هفت سین برای جشن نوروز تنها یادگار سفره‌های کهن آفرینگان خوانی است، که اکنون همهٔ ایرانیان آن را برگزار می‌کنند. رسم عام و رایج در ایران این است که سفره نوروزی را با هفت «سین» مانند سمنو، سیب، سنج، سبزه، سرکه، سیر، سماق و ... می‌آرایند، اما در برخی نقاط این سرزمین، بر سفره‌های نوروزی هفت «میم» مانند مرغ، ماهی، مسقطی، مویز و ... یا هفت «شین» مثل شربت، شراب، شیرینی، شمشاد و ... قرار می‌دهند (بلوکباشی ۱۳۸۴، ص ۶۹).

جشن نوروز مردم ایران می‌نهادند از زمان کیان

شهد و شیر و شراب و شکر شمع و شمشاد و شاپه اندر خوان

سفرهٔ اصیل نوروزی زرتشتیان که می‌توان آن را یکی از قدیمی‌ترین سفره‌های نوروزی به شمار آورد، نه هفت سین است، نه هفت شین و نه هفت میم، بلکه مانند سفرهٔ گاهنبار مجموعه‌ای از نمادهای هفت امشاسپندان است. این سفره را نیاکان ما در یزد، زیر ویجو در «اتاق ویجو»^۲ یا در «اتاق پاک» می‌گسترده و روی آن نشانه‌هایی از هفت آفرینش خداوند را قرار می‌دادند.

آینه، چراغ روشن، قندسبز، گلدانی پر از شاخه‌های همیشه‌سبز مانند مورت و سرو، یک کاسه پر از آب که روی آن برگهای آویشن ریخته بودند و در آن یک انار سکه‌زده قرار داشت، یک کاسه «av-karta»^۳، یک کاسه پالوده سفید (pālina)، یک کوزهٔ سفالی نو پر از آب که روی دهانهٔ آن یک تخم مرغ رنگ‌کرده گذاشته بودند، یک سبد پر از سبزی تازه، یک بشقاب پر از چنگال (čengāl)^۴ و کماچ نوروزی که فقط مخصوص این جشن پخته می‌شد، یک ظرف سبزه که معمولاً گندم بود، مهمترین لوازم سفره نوروزی زرتشتیان را تشکیل می‌داد و چه بسا هنوز هم تعدادی انگشت‌شمار در روستاهای یزد باقی مانده‌اند که سفرهٔ نوروز را به همین شیوه می‌گسترده. سفرهٔ نوروزی زرتشتیان به تدریج از روی زمین اتاق ویجو به روی میز در اتاق نشیمن یا پذیرایی منتقل شد و اکنون بیشتر زرتشتیان سفره‌های خود را با هفت سین یا هفت شین یا هر دو می‌آرایند.

شاید هنوز هم بتوان با سفر به گوشه و کنار این سرزمین، گوناگونی سفره‌های نوروزی و طرز چینش آن را دید و ثبت کرد، اما تردیدی نیست که همهٔ این سفره‌ها در حال تبدیل شدن به «هفت‌سین» نوروزی‌اند که روی آن حتماً تخم‌مرغ

به نظر می‌رسد «سفره انداختن»^۱ و گذاشتن نمادهای سپندینهٔ آیینی بر روی آن، رسمی کهن نزد نیاکان آریایی ما بوده است، آنان که در آیین یجته بستری از گیاه (ودایی: - barhís) می‌گسترده، به منظور تقدیس آفرینش خداوند و پیشکش میزد (ودایی: - médha-/miyédha). نه به این دلیل که خداوند به هدیه‌های ما نیاز دارد و نه به این دلیل که ما در مقابل پیشکش میزد، درخواست دریافت لطف و بخششی داریم، بلکه به این دلیل که عمل ما تکرار همان یزشن ازی است که آفریدگار پس از آفرینش به جای آورد تا هستی را به معنای واقعی تقدیس کند. امری که نوشته‌های زرتشتی و در نمازی به نام «آفرینگان گاهنبار» چنین بازتاب یافته است: اهورامزدا به همراهی امشاسپندان پس از هر مرحله آفرینش، گاهنباری به جای آورد و نامی بر آن نهاد و با امشاسپندان میزد ساخت، پس مردمان نیز باید به همانگونه گاهنبار و میزد کنند (Dhabhar ۱۹۶۳، pp. ۱۵۰-۱۵۹).

گستردهٔ سفره، بخشی از هر مراسم دینی زرتشتی است و آنچه سر سفره قرار می‌گیرد، و حتی رنگ سفره، اهمیت آیینی دارد. سفره‌ای که در مراسم درگذشتگان گسترده می‌شود، سفید است، مانند لباسی که بازماندگان می‌پوشند و گل سفیدی که بر دیوارها و زمین «پسگم مس» و دم در خانه می‌پاشند؛ چون رنگ سفید، رنگ مراسم درگذشتگان و نماد آرزوی بهدینان برای درگذشتگان است که روان ایشان، پاک و سفید، در سرای نور و سرود، بهشت، آرام گیرد. اما در مراسم شادی، مانند آیین گواه‌گیران و نوروز، سفره‌ها سبز رنگ‌اند زیرا سبز، رنگ رویش و بالندگی، رنگ زندگی و زاینده‌گی و رنگ شادی است.

سفره‌های آیینی زرتشتی باید در مکانی خاص گسترده شوند که مهمترین ویژگی آن مکان، «پاکی» است. سفرهٔ یزشن را در «یزشگاه»، جایگاهی مقدس در دربمهر، می‌گسترده و برای سفره‌های دیگر، جایی ویژه در هر خانه اختصاص یافته است. در خانه‌های قدیمی زرتشتیان یزد و کرمان، «pəskem-e mas» (یکی از صفه‌های خانه که معمولاً رو به شرق ساخته شده است) یا یکی از اتاق‌های خانه که آن را «genze-y paki»، یعنی «اتاق پاک» می‌نامند، ویژه انداختن سفره‌های گاهنبار و پنجه و جشن است و در اوقات معمول، از این مکان‌ها برای خوردن و خوابیدن و دیگر کارهای روزمره استفاده نمی‌کنند.

ویژگی دیگر سفره‌های زرتشتی، خوراک‌ها و چیزهای دیگری است که بر سفره می‌گذارند. زرتشتیان بر این عقیده‌اند که آنچه سر سفره گذاشته می‌شود، نمادی از امشاسپندان و آفریدگان اهورامزدا است و چون شمار این آفریدگان، هفت است، عدد هفت نقشی نمادین در سفره‌ها یافته است. کتاب اوستا، آفرینگان آتش، تخم‌مرغ، شیر، می، آب، گلدان گل و گیاهی مانند سرو یا مورد، ششه (هفت دانهٔ سبز شده)، تاس روزین/رودین و چند خوراک آیینی، اجزایی است که در سفره‌های آیینی زرتشتی کم‌وبیش ثابت است و جزئیات آن گاه تغییر می‌کند. در کنار همهٔ اینها، خواندن نیایش بخشی مهم از مراسم است که با حضور یک یا چند موبد و مردم برگزار می‌شود. عقیده بر این است که هریک از این اجزاء، نماد یکی از امشاسپندان (سپندمینو، بهمن، آردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و آرمرداد) است که هر کدام موکل بر یکی از آفریدگان اهورامزدا، به ترتیب بر انسان، جانوران، آتش، فلزات، زمین، آبها و گیاهان.

شاید معنای قدیمی «میزد به همانندی امشاسپندان نهاده شد» در کتاب روایت پهلوی (میرفخرایی ۱۳۶۷، ص ۶۸) به ارتباط سفره و اجزای آن با امشاسپندان اشاره دارد. به نظر می‌رسد سرچشمهٔ این نمادپردازی آیینی، باوری است که دربارهٔ آیین گاهنبار و آفرینش هستی در هریک از چهره‌های گاهنبار

رنگ شده هست با این که اسمش با «سین» شروع نمی‌شود، همچنین چراغ و شمع روشن و آجیل و شیرینی، اما مطمئناً دیگر کسی آب روی سفره هفت سین نمی‌گذارد. شاید چون برای قرار دادن تخم مرغ و شمع، داستان‌ها و دلایلی سینه به سینه نقل می‌شود که با منطق جوانان امروزی می‌خواند ولی برای آب نه؛ و فراموش شده است که چرا هنوز هم قدیمی‌ها اصرار دارند که سیر و سرکه روی سفره نوروز نگذارند. ماهی قرمز را نمی‌دانیم از چه زمانی و چرا به سفره‌های نوروزی اضافه شد، اما چون جزء «سین»‌های سفره نوروزی نیست و سند مکتوب قدیمی هم برای آن نداریم، شاید روزی دوستداران طبیعت در متقاعد ساختن مردم موفق شوند و دیگر جان ماهی‌های بیگناه، بی‌دلیل در تنگ‌های تنگ سفره هفت سین جا نماند.

به این ترتیب اطمینان داریم که سفره‌های زیر ویجو که برای رسم نوروز گسترده می‌شد، نه لزوماً هفت سین بود، نه هفت شین؛ بلکه همان سفره گاهنبار بود ولی با رنگ و بویی سبزتر و خوش‌تر. این پرسش که چرا در نقاط مختلف ایران، سفره نوروز را با هفت «سین» یا «شین» یا «میم» می‌آریند، پرسشی قدیمی است که برای مورخان و ملل ونحل نویسان قدیم نیز مطرح بوده است و شاید به آن پاسخ هم داده‌اند. برخی پژوهشگران، اشاره ابوریحان بیرونی به کاشت هفت دانه یا هفت ظرف سبزه را دلیلی بر قدمت هفت سین دانسته‌اند. بیرونی پس از یادآوری اسطوره جمشید و نقش او در پیدایش نوروز چنین آورده است: «در این روز هر چوبی که خشک شده بود، سبز شد و مردم گفتند (روزنو) یعنی روزی نوین و هر شخص از راه تبرک به این روز در طشتی جو کاشت. سپس این رسم در در ایرانیان پایدار ماند که روز نوروز در کنار خانه هفت صنف از غلات را در هفت استوانه بکارند و از روییدن این غلات به خوبی و بدی زراعت و حاصل سالیانه حدس بزنند» (بیرونی ۱۳۵۲، ص ۲۸۳).

نظری هم هست که می‌گوید هفت سینی یا در واقع هفت چینی، که آنها را از شیرینی و نقل و خوردنی‌های دیگر پر می‌کردند و بر خوان نوروزی می‌گذاردند، سرچشمه نام «هفت سین» بوده است (فروه‌وشی ۱۳۶۴، ص ۵۸). شاید اشارات تاریخی دیگر مانند آنچه جاحظ درباره مراسم نوروز در دربار ساسانیان نوشته است، نظریه اقتباس نام «هفت سین» از هفت سینی را قوت بخشیده است: در روز نوروز شخصی پرهیزکار و خوشنام که صورتی زیبا و بیانی شیوا داشت، به دربار می‌آمد و «نزد پادشاه یک سینی سیمین می‌گذاشت. اطراف این سینی چند گرده نان پخته شده، از انواع دانه‌ها از جمله گندم، جو، ذرت، نخود، عدس، برنج، کنجد، باقلا و لوبیا گذاشته شده بود. از هر یک از این دانه‌ها، هفت دانه در گوشه سینی چیده بودند و در وسط سینی هفت شاخه از درختی که بدان تفال می‌کردند و خوشیمن بود و چشم با دیدن آن شاخه‌ها روشن می‌شد، مانند شاخه زیتون یا انار گذارده بودند... و هفت نوع شیرینی سپیدرنگ و سکه‌های سپید (ضرب شده در همان سال) و دینار جدید و مقداری اسپند در سینی می‌گذاردند»^۹.

اما همه این نظرات، همچنان در مرتبه حدس و گمان باقی مانده است، اگر حقیقتاً قاتی نخستین کسی باشد که واژه «هفت سین» را در شعر خود آورده است (روح‌الامینی ۱۳۸۷، ص ۵۷)، شاید سفره‌های نوروزی سده دوازدهم و پیش از آن، هنوز همان هفت سینی پر از شیرینی و قند و شکر و نان و سکه و همچنین هفت ظرف دانه سبزشده و هفت شاخه نورسته بوده است.

سین ساغر بس بود ما را در این نوروز روز

گو نباشد هفت سین زندان دردآشام را

اما به عنوان سخن آخر: هفت سین، هفت شین یا هفت میم در هفت سینی یا هفت چینی، چه تفاوتی دارد اگر گوشه‌ایمان کلام سبزه‌زاران را نشنیده و دریچه چشم‌هایمان به روی طراوت سرشار طبیعت بسته مانده است. سفره نوروز، سفره آفرینش است در روزی که باز آفریده می‌شوند جوانه‌های زندگی بر شاخه خشک و شکسته حیات قدیم؛ اما این بار سفره آفرینش را ما می‌گستریم تا از یاد نبریم نخستین رویش را، تا معنا کنیم آب و گیاه و زمین و آسمان را، تا بفهمیم اسطوره‌ای را که به این هستی تقدیم شده است. پس اگر سبزه بر سفره نوروزی می‌گذاریم، پیام سبز دانه‌ها را نیز بخوانیم و اگر هنوز آب را از یاد نبرده‌ایم، رمز پاک محو شدن را هم بیاموزیم از آب.^{۱۰}

۱. «سفره انداختن» اصطلاحی است که زرتشتیان برای گستردن سفره به کار می‌برند.
۲. واژه‌های گویش زرتشتی، به روش کتاب گویش بهدینان شهر یزد تالیف دکتر کتابیون مزداپور آوانویسی شده است.

۳. بندهش، فصل ۳، بند ۹؛ برای ترجمه فارسی - بهار ۱۳۶۹، ص ۴۸: «...به همانگونه نیز آفرینش مادی را به هفت بخش آفرید، نخست آسمان، دیگر آب، سدیگر زمین، چهارم گیاه، پنجم گوسفند، ششم مردم، هفتم آتش که درخشش او از روشنی بیکران، جای اورمزد است».

۴. برای معنای ششه و تفاوت آن با سبزه نوروزی - گشتاسب ۱۳۹۰، صص ۱۲۹-۱۳۱.
۵. میوه

۶. genze-y viju. ویجو طبقی مربع شکل است که به وسیله نی ساخته می‌شود و به وسیله چهار طناب از چهار گوشه آن به سقف اتاق آویزان می‌شود و بر روی آن خوردنی‌ها و چیزهایی را می‌گذارند که باید از دسترس حشرات و جانوران مثل نوش و گربه در امان بماند. اتاقی که ویجو در آن آویزان است «اتاق ویجو» نامیده می‌شود. در کرمان ویجو را «شیرویز» می‌نامند (سروشیان ۱۳۵۶، ص ۱۷۸).

۷. برای تهیه āv-kārta که به آن «آب‌پره» (āv para) یا «چُم آو» (čom-e āv) نیز می‌گویند، میوه‌های خشک مانند انجیر، برگه هلو، آلوئی خشک و... را برای سه روز در آب خیس می‌کنند.

۸. برای تهیه چنگال نوروزی در یزد، مقداری خرما خشک تهیه می‌کنند و هسته خرماها را می‌گیرند و آنها را با چند قاشق روغن گوسفند سرخ می‌کنند. سپس نان را خرد کرده و به آن می‌افزایند و ورز می‌دهند تا خوب به هم بچسبند. مقداری دارچین برای چاشنی به آن اضافه می‌کنند و با دست آنها را به شکل توپهای کوچک درست می‌کنند. چنگال را در یزد برای سال نو و در کرمان برای گاهنبارها و سال نو درست می‌کنند. در شریف‌آباد خرما را با گلاب و شیر و ارده (دانه‌های کنجد له‌شده) مخلوط می‌کنند و با نان خرد شده و مقداری دارچین و برگ گل سرخ ورز می‌دهند و بر سفره نوروزی می‌گذارند. زرتشتیان شریف‌آباد این خوراک را «چنمال» هم تلفظ می‌کنند و کرمانی‌ها به آن چُمال می‌گویند.

۹. جاحظ ۱۹۶۹، ص ۲۱۲؛ ترجمه فارسی به نقل از بلوکباشی ۱۳۸۴، ص ۷۵.

۱۰. برداشتی از چند بیت از شعر «مسافر» سهراب سپهری:
صدای همه‌همه می‌آید/ و من مخاطب تنها بادهای جهانم/ و رودهای جهان رمز پاک محو شدن را به من می‌آموزند، فقط به من.

کتابنامه:

- آذرگشسب، اردشیر. ۱۳۴۹. آیین برگزاری جشن‌های ایران باستان. تهران.
- بلوکباشی، علی. ۱۳۸۴. نوروز، جشن نوزایی آفرینش. تهران.
- بهار، مهرداد. ۱۳۶۹. بندهش. تهران: توس.
- بیرونی، ابوریحان. ۱۳۵۲. آثارالباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران.
- جاحظ، عمرو بن بحر. ۱۹۶۹م. المحاسن و الاضداد. لبنان: الشركة اللبنانیه الکتاب و روح‌الامینی، محمود. ۱۳۸۷. آیین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز. تهران: آگه.
- سروشیان، جمشید. ۱۳۵۶. فرهنگ بهدینان. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. (چاپ دوم).
- سروشیان، مهوش. ۱۳۸۱. «خوراک‌های آیینی و سنتی زرتشتیان در ایران»، سروش پیر مغان، یادنامه جمشید سروشیان. به کوشش کتابیون مزداپور. تهران. صص ۶۲۹-۶۲۲.
- فروه‌وشی، بهرام. ۱۳۶۴. جهان فروری، بخشی از فرهنگ ایران. تهران: کاریان.
- گشتاسب، فرزانه. ۱۳۹۰. «بررسی چند واژه آیینی در آداب و رسوم دین مزدیسنی»، مجله انسانشناسی، س ۹، ش ۱۵. صص ۱۲۴-۱۳۴.
- میرفخرایی، مهشید. ۱۳۶۷. روایت پهلوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- Boyce, M. 1977. A Persian Stronghold of Zoroastrianism. Oxford.

- Dhabhar, B. N. 1963. Translation of Zand-i Xūrtak Avistāk. Bombay.



بحران ایران به مثابه یک

رویارویی تمدنی

دکتر سوسن آبادیان

۲۴ فوریه ۲۰۲۶

سمینار کلمن - برنامه مذاکره، دانشکده حقوق هاروارد

بخش اول

لحظه کنونی: بحران مشروعیت اخلاقی

اعتراضات ایران پیش از این نیز رخ داده بود، اما این جنبش پایان نیافت. در دسامبر ۲۰۲۵ بار دیگر صدها هزار نفر در شهرهای مختلف به خیابان‌ها آمدند و در ژانویه ۲۰۲۶ حکومت با خشونت شدیدی پاسخ داد.

آنچه اهمیت دارد فقط خود خشونت نیست، بلکه معنایی است که در پس آن نهفته است. هنگامی که یک حکومت برای بقای خود ناچار است عمدتاً به زور متوسل شود، مسئله دیگر صرفاً ناکارآمدی سیاست‌ها نیست؛ بلکه نشانه بحران مشروعیت است.

آنچه در ایران می‌بینیم صرفاً سرکوب یک اعتراض نیست. حکومتی که زمانی ادعای مشروعیت داشت اکنون بیش از هر چیز از طریق ترس حکومت می‌کند. اعتراضات ایران گاه به‌عنوان نارضایتی اقتصادی، شورش نسلی یا جنبش حقوق بشری توصیف می‌شوند. همه این‌ها بخشی از واقعیت‌اند. اما به نظر می‌رسد آنچه در حال رخ دادن است چیزی عمیق‌تر نیز باشد:

یک رویارویی تمدنی.

ایرانیان امروز تنها به دنبال اصلاحات سیاسی نیستند؛ بلکه در حال بازاندیشی درباره هویت و بنیادهای اخلاقی قدرت مشروع هستند.

جایگاه شخصی من در این روایت

من در ایران متولد شدم و در کودکی، زمانی که پدرم - اقتصاددان توسعه - بانک جهانی استخدام شد، به ایالات متحده آمدم. بخشی از کودکی‌ام در ایران و بخشی در مریلند گذشت.

من در جامعه زرتشتی متولد شدم؛ جامعه‌ای کوچک که بازمانده تمدنی دینی است که بیش از هزار سال در شکل‌گیری فرهنگ ایران نقش داشت. این پیشینه را نه برای بیان گلايه، بلکه برای توضیح زاویه دید خود مطرح می‌کنم. پدرم تحت تأثیر اندیشه‌های مهاجرت‌گامی بود و من در فضایی بزرگ شدم که بر یگانگی انسان‌ها تأکید داشت، نه بر تقسیم‌بندی «ما» و «آن‌ها».

برای بسیاری از ما در میان ایرانیان خارج از کشور، شاید ضربات مستقیم این حکومت را تجربه نکنیم، اما از پیامدهای آن نیز بی‌نصیب نیستیم. هر روز با تصاویر جوانانی روبه‌رو می‌شویم که کتک می‌خورند، زندانی می‌شوند یا جان می‌بازند و والدینی را می‌بینیم که فرزندان خود را به خاک می‌سپارند. این تجربه جمعی از اندوه، بخشی از واقعیت امروز ایرانیان است.

هدف من در این سخنرانی آن است که آنچه در ایران رخ می‌دهد را نه فقط به‌عنوان ناآرامی سیاسی یا اقتصادی، بلکه به‌عنوان پدیده‌ای عمیق‌تر بررسی کنم. در سپتامبر ۲۰۲۳، ژینا مهسا امینی، زن ۲۲ ساله کرد ایرانی، به دلیل آنچه «بدحجابی» خوانده شد توسط گشت ارشاد بازداشت شد. او مورد ضرب‌وشتم قرار گرفت و در بازداشت جان باخت. مرگ او جرقه اعتراضات سراسری را زد و شعاری را به جهان معرفی کرد:

زن، زندگی، آزادی

آنچه در بیرون از ایران کمتر شناخته شده، همتای مردانه این شعار است:

«مرد، میهن، آبادی»

و این نکته اهمیت دارد؛ زیرا مردان ایرانی در این جنبش غایب نبوده‌اند. بسیاری از آنان در کنار خواهران، همسران، دختران و دوستان خود ایستاده‌اند، و همچنان می‌ایستند.

این داستان «زنان در برابر مردان» نیست.

این داستان مردمی است که در کنار یکدیگر، برای بازپس‌گیری کرامت و آزادی خویش برخاسته‌اند.

تحصیلاتم در سوارت مور و هاروارد در حوزه‌های انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی و اقتصادی بود و فعالیت حرفه‌ای‌ام را در زمینه توسعه بین‌المللی آغاز کردم، به‌ویژه در میان زنان و کودکان فقیر در غرب آسیا و آفریقا. در ادامه، در همکاری با جوامع بومی به مطالعه تروماهای جمعی بین‌نسلی پرداختم؛ اینکه چگونه تاریخ‌های طولانی سرکوب و استعمار بر فرهنگ‌ها و جوامع اثر می‌گذارد و چگونه می‌توان به نوسازی فرهنگی دست یافت. از همین منظر است که امروز به ایران نگاه می‌کنم. و لازم است تأکید کنم که بحث من درباره یک نظام سیاسی است، نه درباره اسلام به‌عنوان یک دین. مسئله این است که چه رخ می‌دهد وقتی دین با قدرت دولتی اجباراً آمیز درهم می‌آمیزد.

بخش دوم

نه تقلید، بلکه دگرگونی درونی

در غرب، جنبش «زن، زندگی، آزادی» گاه به‌عنوان محصول شبکه‌های اجتماعی، فمینیسم جهانی یا حتی دخالت خارجی توصیف شده است. در برخی تحلیل‌ها گفته می‌شود که این جنبش نشانه «بیداری فمینیستی ایران» یا «انقلاب نسل جوان» است. در مقابل، حکومت ایران آن را نتیجه نفوذ خارجی یا حتی توطئه‌ای غربی معرفی می‌کند. اما اگر به زبان و نمادهایی که از دل جامعه ایران برمی‌آید توجه کنیم، این جنبش بیشتر ریشه در تحولی درونی دارد. نمادهایی مانند تصویر ققنوس ایرانی بر فراز برج آزادی که در ماه‌های اخیر منتشر شده‌اند، به لایه‌ای از هویت تاریخی اشاره دارند که بسیار پیش از نظام کنونی وجود داشته است.

داده‌های پژوهشی نیز این تغییر را نشان می‌دهند. در نظرسنجی گسترده‌ای که گروه پژوهشی گمان (GAMAAN) در سال ۲۰۲۰ انجام داد و بیش از پنجاه



هزار نفر در آن شرکت کردند، نتایج قابل توجهی به دست آمد. در حالی که آمار رسمی ایران این کشور را ۹۹ درصد مسلمان معرفی می‌کند، تنها حدود ۳۲ درصد پاسخ‌دهندگان خود را شیعه و حدود ۵ درصد سنی معرفی کردند. بسیاری خود را غیرمذهبی، بی‌خدا یا «معنوی اما نه مذهبی» دانستند و درصدی نیز خود را زرتشتی معرفی کردند. نزدیک به نیمی از شرکت‌کنندگان اعلام کردند که دین خانوادگی خود را ترک کرده‌اند.

در نظرسنجی دیگری در سال ۲۰۲۲ با بیش از ۱۵۰ هزار پاسخ‌دهنده، ۸۱ درصد گفتند در یک همه‌پرسی آزاد به جمهوری اسلامی رأی «نه» خواهند داد. این ارقام نشان می‌دهد که مسئله صرفاً نارضایتی محدود نیست، بلکه با بحران مشروعیت روبه‌رو هستیم.

اعتراضات سال ۱۹۹۹ خواستار اصلاحات بود.

جنبش سبز ۲۰۰۹ خواستار سلامت انتخابات بود.

اعتراضات ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹ بیشتر اقتصادی به نظر می‌رسید.

اما جنبش «زن، زندگی، آزادی» فراتر از اصلاحات در یک نظام است؛ این جنبش پایه‌های اخلاقی خود نظام را زیر سؤال می‌برد.

برخی ایرانیان امروز وضعیت خود را با واژه «اشغال» توصیف می‌کنند؛ گویی حکومتی که بر آنان حاکم است با ارزش‌هایشان بیگانه است.

بخش سوم

لایه عمیق‌تر: تخیل اخلاقی کهن

برای درک آنچه در ایران رخ می‌دهد باید به گذشته‌ای بسیار دورتر بازگردیم؛ پیش از جمهوری اسلامی، پیش از صفویان و حتی پیش از فتح اسلامی در قرن هفتم.

برای بیش از هزار سال پیش از اسلام، فلات ایران تحت تأثیر جهان‌بینی اخلاقی زرتشتی شکل گرفته بود. این سنت تنها یک دین خصوصی نبود؛ بلکه بر قانون، حکومت، هنر و ساختار اجتماعی تأثیر گذاشت.

در مرکز این جهان‌بینی ایده‌ای بنیادین قرار داشت:

انسان دارای آزادی انتخاب است.

در این نگاه، انسان‌ها با گناهی ذاتی متولد نمی‌شوند. آن‌ها قادرند میان نیکی و بدی انتخاب کنند.

اصل اخلاقی پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک مسئولیت اخلاقی را بر دوش فرد می‌گذاشت.

این دیدگاه درباره زنان و مردان به یک اندازه صدق می‌کرد. در متون کهن زرتشتی، زنان و مردان هر دو به‌عنوان مشارکت‌کنندگان اخلاقی خطاب قرار می‌گیرند. زنان می‌توانستند مالک دارایی باشند، املاک را اداره کنند و در آیین‌های دینی نقش داشته باشند.

اسناد اداری تخت جمشید نیز نشان می‌دهد که زنان در اقتصاد و مدیریت نقش فعال داشته‌اند و حتی گروه‌هایی از کارگران را هدایت می‌کرده‌اند.

اگرچه ایران باستان جامعه‌ای مدرن به معنای امروزی نبود، اما مشروعیت خود را بر فرودستی زنان بنا نکرده بود.

همین جهان‌بینی در سیاست نیز دیده می‌شود. کوروش بزرگ پس از فتح بابل معابد را ویران نکرد، بلکه آن‌ها را بازسازی کرد و به اقوام مختلف اجازه داد آیین‌های خود را حفظ کنند. استوانه کوروش نیز نشان‌دهنده نوعی نگرش مبتنی بر احترام به تنوع فرهنگی و دینی است.

این سنت نشان می‌دهد که مفاهیمی مانند کرامت، وجدان و آزادی در فرهنگ ایرانی ریشه‌ای کهن دارند.



بخش چهارم

زن، زندگی، آزادی

اکنون به خود شعار بازگردیم:

زن
زندگی
آزادی

این سه واژه ساده به نظر می‌رسند، اما حامل معنایی عمیق‌اند.

زن

چرا این شعار با «زن» آغاز می‌شود؟ زیرا زنان تنها زاینندگان انسان نیستند؛ بلکه حاملان فرهنگ‌اند. آنان نخستین آموزگاران زبان، ارزش‌ها و حافظه فرهنگی‌اند. در نظام حقوقی کنونی ایران زنان برابر شناخته می‌شوند. سهم ارث آنان کمتر است، شهادتشان در برخی دادگاه‌ها ارزش کمتری دارد و در مواردی برای ازدواج، سفر یا کار نیازمند اجازه مردان هستند.

اما زنان ایرانی امروز می‌پرسند: فضیلت چیست؟ در سنت کهن ایرانی، فضیلت به معنای پنهان شدن یا حذف زنان نبود، بلکه به معنای همسویی با حقیقت و مسئولیت اخلاقی بود. بنابراین وقتی زنان ایرانی می‌گویند «زن»، در واقع اعلام می‌کنند که کرامت زنان قابل مذاکره نیست و آینده ایران نمی‌تواند بر پایه حذف یا تحقیر آنان بنا شود.

زندگی

دومین واژه این شعار زندگی است. در سنت زرتشتی، جهان مادی چیزی برای گریز نیست. آفرینش نیک است و زمین، آب، آتش و هوا مقدس شمرده می‌شوند. جشن‌هایی مانند نوروز نیز ستایش زندگی و نو شدن طبیعت‌اند.

از این منظر، زندگی ارزشمند است و شادی، موسیقی و زیبایی بخشی از تجربه مقدس انسان محسوب می‌شوند.

بنابراین وقتی جوانان ایرانی در خیابان می‌رقصند، آواز می‌خوانند یا حتی در مراسم سوگواری عزیزان خود موسیقی می‌نوازند، در واقع از حرمت زندگی دفاع می‌کنند.

در برابر این نگاه، نظام سیاسی کنونی اغلب مشروعیت خود را بر فرهنگ شهادت و مرگ بنا کرده است. شعار «زندگی» پاسخی به همین تقابل است.

آزادی

سومین واژه آزادی است. آزادی مفهومی صرفاً مدرن یا غربی نیست. در سنت اخلاقی ایران، انتخاب میان نیکی و بدی تنها در صورتی معنا دارد که انسان آزادی انتخاب داشته باشد. بدون آزادی وجدان، فضیلت نیز بی‌معنا می‌شود. بنابراین آزادی در این جهان‌بینی نه بی‌قیدی، بلکه مسئولیت اخلاقی انسان برای انتخاب آگاهانه است.

معنای کامل شعار

وقتی این سه واژه کنار هم قرار می‌گیرند، معنایی عمیق‌تر شکل می‌گیرد: زن - سرچشمه فرهنگ و کرامت انسانی
زندگی - ارزش و قداست زیستن
آزادی - شرط امکان انتخاب اخلاقی
این شعار صرفاً یک مطالبه سیاسی نیست؛ بلکه بیانگر نوعی جهان‌بینی تمدنی است.

اگر جنبش ایران فقط درباره قیمت بنزین بود، شاید می‌شد آن را با اصلاحات اقتصادی مهار کرد. اگر صرفاً شورش نسلی بود، شاید می‌شد آن را سرکوب کرد. اما وقتی یک جنبش به زبان میراث اخلاقی یک تمدن سخن می‌گوید، خاموش کردن آن بسیار دشوارتر می‌شود.

رشید شهردان : اندیشمند و پاسدار میراث زرتشتی

زندگی علمی در خدمت حفظ خرد کهن

خسرو اسفندیار مهرفر (خ.ا. مهرفر)



سفر علمی در میان قاره‌ها

پژوهشگری شهردان او را به سه قاره کشاند. او بخش قابل توجهی از زندگی خود را در بمبئی (مومبای امروزی) در هند گذراند؛ شهری که یکی از بزرگترین جوامع زرتشتی جهان، یعنی جامعه ی پارسیان، در آن ساکن هستند. زندگی در میان پارسیان هند، فرصتی کم نظیر برای او بود تا از نزدیک ببیند چگونه آیین زرتشت در بستری متفاوت از زادگاه نخستین خود رشد یافته، دگرگون شده، و با فرهنگ و زمانه ی نوین سازگار گردیده است.

پس از چند سال اقامت در هند، به ایران بازگشت و در تهران ساکن شد و پژوهش‌ها و نگارش‌های خود را ادامه داد. انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نقطه ی عطفی در زندگی او همانند بسیاری دیگر از اقلیت‌های مذهبی ایران بود. در پی این انقلاب، شهردان به ایالات متحده و نزد پسرانش مهاجرت کرد و تا سال‌های پایانی عمرش در دهه ی ۱۹۹۰ در آنجا ساکن بود.

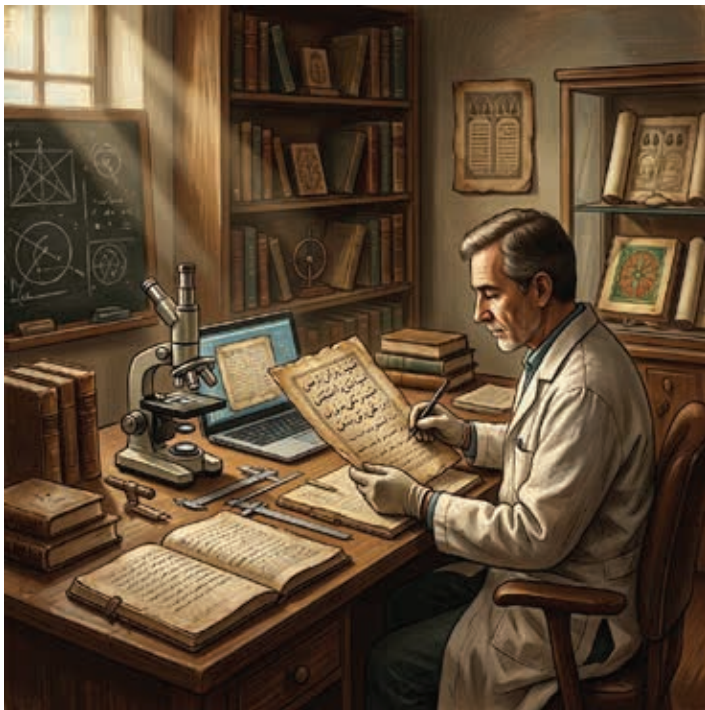
آثار ماندگار در ادبیات زرتشتی

آثار علمی شهردان، بنیادی، گسترده و پرمایه‌اند. او ۲۷ مقاله و ۱۸ کتاب نگاشت که بسیاری از آنها در نشریات معتبر فارسی و انگلیسی منتشر شدند. قلم

در دو سده اخیر پژوهش‌های زرتشتی، اندک نام‌هایی به اندازه ی رشید شهردان شایسته ی احترام و ستایش‌اند؛ مردی که سراسر زندگی خویش را وقف پاسداری و ثبت و ضبط میراث گرانبهای یکی از کهن‌ترین ادیان یکتاپرست جهان کرد. شهردان، زاده ی اوایل سده ی بیستم، در ادامه به یکی از پرکارترین و شناخته‌شده‌ترین نویسندگان و پژوهشگران فرهنگ و آیین زرتشتی بدل شد.

دوران کودکی و شکل‌گیری

رشید شهردان در شهر خرمشاه، در دل جامعه ی زرتشتیان ایران رشد یافت. این ناحیه، به ویژه پیرامون شهر یزد، از دیرباز و از زمان یورش اعراب به ایران در سده ی هفتم میلادی، پناهگاهی برای زرتشتیان بوده است؛ زمانی که بسیاری از پیروان این آیین کهن برای حفظ سنت‌های دینی خود به این نواحی کوچری پناه بردند. پرورش در چنین محیط زرتشتی سنت‌گرای، تأثیری ژرف بر شکل‌گیری جهان‌بینی شهردان داشت و در او احترامی عمیق نسبت به آیین و باورهای جامعه‌اش پدید آورد. فراتر از تحصیلات دانشگاهی، شهردان خود نیز به عنوان موبد زرتشتی آموزش دید و همین امر او را با آداب و نیایش‌های مذهبی زرتشتی و متون مقدس آن از نزدیک آشنا ساخت.



او گستره‌ای وسیع از موضوعات مربوط به تاریخ، فرهنگ و آیین زرتشتی را دربر می‌گرفت و بدین‌سان در نهایت شهردان به یکی از جامع‌ترین تاریخ نگاران این آیین در دوران معاصر بدل شد.

آثار مهم

«فرزانگان زرتشتی» شاید برجسته‌ترین اثر او در حوزه ی پژوهش‌های زرتشتی است. شهردان ۱۴ سال از عمر خود را صرف جمع آوری و نگارش این اثر کرد که از ارکان بنیادین تاریخ نگاری زرتشتی به شمار می‌رود. این اثر بزرگ، فرهنگ نامه ای از زندگی‌نامه و شرح حال و خدمات زرتشتیان نامدار در تاریخ ایران است که نقش بسزایی در حفظ داستان‌هایی دارد که در غیر این صورت شاید به دست فراموشی سپرده می‌شدند.

کتاب «تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان» نیز از دیگر آثار مهم اوست که به بررسی سرگذشت زرتشتیان پس از فروپاشی امپراطوری ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی می‌پردازد؛ دوره‌ای کمتر بررسی شده که در آن جامعه زرتشتی از دین رسمی کشور به اقلیتی مورد آزار تبدیل شد. این اثر، منبعی بی‌بدیل برای درک چگونگی بقا و سازگاری زرتشتیان در طی قرون است.

مشارکت‌های دینی و زبانی

فراتر از مستندسازی تاریخی، شهردان سهم چشمگیری در ادبیات دینی زرتشتی داشت. او برای تطبیق خرده اوستا با نسخه‌های قدیمی آن و ترجمه ی «گاتاها» - سرودهای اصلی منسوب به پیامبر زرتشت - تلاش کرد. این ترجمه ها نقشی حیاتی در دسترس کردن متون باستانی زرتشتی برای پیروان عادی، پژوهشگران و باورمندان معاصر ایفا کرد.

ترجمه‌ی او پلی میان فارسی اوستایی باستان و فارسی میانه برقرار کرد و موجب شد که دیدگاه فلسفی و خرد معنوی آیین زرتشت زنده، پویا و مرتبط باقی بماند.

مدافع ارزش‌های جهانی

رشید شهردان به جهانی بودن اصول زرتشتی باور عمیقی داشت. این نگرش فلسفی، او را از مواضع محدود‌تر درون جامعه ی زرتشتی متمایز می‌کرد و بازتاب دهنده ی ایمان او به آموزه‌های جاودان زرتشتی «اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک» بود که ارزش‌های انسانی فراتر از مرزهای قومی و فرهنگی هستند.

ایمان او به جهانی بودن این آموزه های همیشه نو اهمیت ویژه ای داشت، به ویژه در زمانه ای که بحث‌های زرتشتیان درباره ی تغییر دین، ازدواج میان ادیان، و رابطه ی دین زرتشتی با جامعه ی مدرن جریان داشت. دیدگاه علمی و اخلاقی شهردان، بر فهم ژرف این تعالیم زرتشت و ارتباط آنها با چالش‌های جهانی معاصر تأکید داشت.

میراث و تأثیر

کارهای شهردان در دوره ای سرنوشت ساز برای جامعه زرتشتی انجام شد؛ دوره ای که بسیاری از زرتشتیان به ویژه نسل های جدید در سراسر جهان، از میراث آیین خود فاصله گرفته بودند. مستندسازی و پژوهش های جامع او پلی میان خرد کهن زرتشتی و فهم نوین انسان معاصر بنا کرد.

نوشته‌های شهردان امروزه منابع اصلی برای پژوهشگران تاریخ، فرهنگ، و آیین زرتشتی به شمار می‌رود. اطلاعات زندگی‌نامه‌ای که او در کتاب «فرزانگان زرتشتی» گردآوری کرد، بینشی گرانبها از چگونگی حفظ هویت زرتشتیان و نقش آنان در جامعه ایرانی طی قرن‌ها ارائه می‌دهد.

زندگی در خدمت

در سراسر دوران فعالیت علمی خود، شهردان اصول زرتشتی خدمت به جامعه و راستی را به درستی مجسم ساخت. پژوهش دقیق، مستندسازی جامع، و پایبندی او به حفظ میراث دینی اش، نمونه‌ای درخشان از آموزه های زرتشتی درباره ی پارسایی و جستجوی دانش بود.

او در زمینه ی آموزش فرهنگ و دین زرتشتی خدمات ارزشمندی ارائه داد - نه صرفاً به‌عنوان یک فعالیت علمی، بلکه همچون رسالتی مقدس، تا نسل‌های آینده به میراث معنوی و فرهنگی خود دسترسی داشته باشند.

نتیجه‌گیری

زندگی رشید شهردان، بازتابی بود از سفری چشمگیر در مسیر دانش، آموزش و حفاظت از میراث فرهنگی. از آغاز زندگی فروتنانه‌اش در روستاهای ایران تا سال‌های پایانی عمرش در ایالات متحده، او در حفظ و مستندسازی میراث زرتشتی استوار ماند.

در روزگاری که بسیاری از سنت‌های کهن در خطر نابودی‌اند، آثار شهردان گواهی است بر قدرت پژوهش متعهد در پاسداری از میراث متنوع معنوی بشر. نوشته های او تضمین می‌کند که آموزه های زرتشت و تجربه ی جامعه ی زرتشتی، چه در درون و چه بیرون از این آیین، همچنان الهام بخش نسل‌های آینده باقی بماند.

از رهگذر نگارش ها، ترجمه‌ها، و مستندسازی‌های تاریخی‌اش، رشید شهردان جایگاهی ماندگارانه تنها به‌عنوان نگهبان سنت زرتشتی، بلکه به‌عنوان پژوهشگری برقرار کرد که آثارش درک ما را از تاب آوری مذهبی، سازگاری فرهنگی، و تداوم میراث باستانی در جهان مدرن غنا می‌بخشد.

درباره نویسنده

دکتر خسرو اسفندیار مهرفر در سال ۱۹۷۹ برای ادامه ی تحصیل به ایالات متحده آمد. او در سمت‌های گوناگون به جامعه زرتشتی خدمت کرده است. دکتر مهرفر در کانتی اورنج در ایالت کالیفرنیا همراه با همسرش رویا و خانواده شان زندگی می‌کند.



سوسن کیانی یزدی

می‌رسد جان انسان‌ها کمترین ارزش را دارد. همه ما در دل خود آمیزه‌ای از خشم، تلخی، نفرت، دلتنگی و خستگی را احساس می‌کنیم. در عین حال، شرمساریم از اینکه در برابر این همه خون ریخته‌شده، نتوانسته‌ایم کاری درخور انجام دهیم.

با این همه، امید هنوز زنده است. ما همچنان جسورانه به پیش می‌رویم؛ به امید سرفرازی کامل ملت ایران و پیروزی نور بر تاریکی. چرا که زندگی در جریان است، قلب‌ها امیدوارند و چشم‌ها بیدار. اندکی صبر...

سحر نزدیک است.

بیاید تصنیف جاودان «مرغ سحر» سروده ملک‌الشعراى بهار را با هم و به یاد عزیزان از دست‌رفته‌مان زمزمه کنیم، به امید فردایی روشن‌تر

داغ مرا تازه تر کن
برشکن و زیر و زبر کن
نغمه آزادی نوع بشر سرا
پَر شَرر کن
آشیانم داده بر باد
شام تاریک ما را سحر کن

مرغ سحر ناله سر کن
ز آه شر بار این قفس را
بلبل پَر بسته ز کنج قفس درآ
وز نفسی عرصه این خاک توده را
ظلم ظالم، جور صیاد
ای خدا! فلک! ای طبیعت!

اقتضای قدرت، ظلم است؛ اما گاه این ظلم چنان گسترده و بی‌رحم می‌شود که با هیچ واژه‌ای نمی‌توان آن را توصیف کرد و با هیچ ترفند و سیاستی نمی‌توان آن را توجیه نمود. می‌گویند:

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
بنی‌آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار

اما آیا می‌توان پذیرفت که انسان‌هایی در اوج قدرت و توانایی، نه تنها از درد دیگران خم به ابرو نمی‌آورند، بلکه بر آن دردهای جان‌گناه نیز می‌افزایند؟ شگفت‌آور است که برخی انسان‌ها آن‌چنان نازک‌دل‌اند که حتی اگر به‌طور تصادفی موجود کوچکی را زیر پا له کنند، از اندوه و عذاب وجدان آزرده می‌شوند؛ اما در مقابل، کسانی نیز هستند که گویی از کشتار هم‌نوعان خود لذت می‌برند. اگر نگاهی گذرا به تاریخ سیاسی جهان ببندیم، می‌توانیم چهره‌هایی چون آدولف هیتلر، اسکندر مقدونی و چنگیزخان مغول را در یک سو قرار دهیم و در سوی دیگر شخصیت‌هایی چون مهاتما گاندی، آبراهام لینکلن و مارتین لوتر کینگ را. این تقابل به‌خوبی نشان می‌دهد که تفاوت در نوع نگرش و جهان‌بینی سیاستمداران تا چه اندازه می‌تواند سرنوشت ملت‌ها را رقم بزند؛ تفاوت میان روحیه استبدادطلبی، جنگ‌جویی و تمامیت‌خواهی با آرمان آزادی، عدالت و کرامت انسانی.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن آزادی و دموکراسی باید حقیقت زندگی باشد، اما واقعیت غالباً چیز دیگری است. گویی بسیاری از راه‌ها سرانجام به جنگ ختم می‌شود؛ جنگی که قربانیان اصلی آن مردم بی‌دفاع و بی‌گناه‌اند. در همین عصر و زمانه، در میهن عزیز ما نیز، سیاست و سیاست‌مداری گاه ذهنی بیمارگونه می‌طلبند؛ ذهنی که متأسفانه در میان صاحبان قدرت کم نیست. کسانی که مجری سیاست‌هایی هستند که نتیجه‌ای جز خشونت، سرکوب و کشتار مردمی بی‌پناه ندارد. در نبرد میان کشورها برای تصاحب قدرت، نفت، گاز و منابع دیگر، به نظر

تفسیر حافظ

غزل هفتم

سوز دل مین که ز بس آتش اشکم دل شمع
دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت

سینه از آتش دل، در غم جانانه بسوخت
آتشی بود در لین خانه که کاشانه بسوخت

در مصراع نخست، «آتش اشک» اشاره به گریه سوزناک عاشق در فراق معشوق الهی دارد. این اشکها تنها نشانه اندوه نیستند، بلکه در عرفان نشانه تطهیر دل و شعله عشق درونی هستند. چنان سوزی در دل عاشق پدید آمده که حتی «دل شمع» نیز از آن متأثر می‌شود. در مصراع دوم، حافظ شمع را مانند پروانه‌ای که در آتش عشق می‌سوزد تصویر می‌کند. در عرفان، پروانه نماد عاشقی است که در نور معشوق فنا می‌شود. اینجا شدت سوز دل عاشق چنان است که گویی شمع نیز از سر مهر با او همدرد شده و مانند پروانه در این آتش سوخته است.

به طور خلاصه، این بیت بیان می‌کند که سوز عشق الهی در دل سالک چنان عمیق است که حتی نمادهای عشق (شمع و پروانه) نیز در برابر آن به همدلی و سوختن درمی‌آیند؛ یعنی عاشق در آتش فنا و محبت الهی می‌سوزد.

آشنایی نه غریب است که دلسوز من است
چون من از خویش بر فتم دل بیگانه بسوخت

در مصراع نخست، شاعر می‌گوید «آشنایی نه غریب است که دلسوز من است»؛ یعنی در عالم عشق حقیقی، مرز میان آشنا و بیگانه از میان می‌رود. هر دلی که با حقیقت عشق پیوندی داشته باشد، با دل عاشق همدرد و همدل است.

در مصراع دوم، «چون من از خویش برفتم» اشاره به حالت فنا از خود یا رهایی از خودپرستی دارد؛ لحظه‌ای که سالک از «خود محدود» عبور می‌کند. در این حالت، حتی «دل بیگانه» نیز می‌سوزد، زیرا در سطح عمیق‌تر همه دل‌ها در یک حقیقت واحد عشق الهی شریک‌اند.

به طور کوتاه: این بیت می‌گوید هنگامی که انسان از خودخواهی عبور کند و به عشق حقیقی برسد، دیگر بیگانه‌ای وجود ندارد و همه دل‌ها در آتش همان عشق مشترک می‌سوزند.

در زبان عرفان، «آتش دل» نماد عشق الهی و اشتیاق روح به معشوق حقیقی است. سالک هنگامی که به یاد یا حضور «جانانه» - که می‌تواند حقیقت الهی باشد - می‌رسد، درون او به آتشی از عشق و اشتیاق می‌سوزد. این سوختن در حقیقت فروپاشی نفس و تعلقات دنیوی است. در مصراع دوم، «خانه» و «کاشانه» نماد هویت ظاهری انسان، خودپرستی و وابستگی‌های مادی هستند. آتش عشق چنان نیرومند است که همه این ساختارهای کهنه را می‌سوزاند تا انسان به حالت فنا در معشوق برسد. به بیان کوتاه: این بیت تصویر لحظه‌ای است که عشق الهی در دل سالک شعله می‌کشد و تمام وجود محدود او را می‌سوزاند تا حقیقتی نو و الهی آشکار شود.

تمم از واسطه دوری دلبر بگداخت
جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت

در مصراع نخست، «دوری دلبر» نماد فراق از حقیقت الهی است. سالک وقتی خود را جدا از معشوق می‌بیند، وجود جسمانی و روانی او در رنج و اشتیاق می‌گدازد؛ به همین دلیل می‌گوید «تمم بگداخت». این گداختن نشانه درد بیداری روح است.

در مصراع دوم، سخن از «آتش مهر رخ جانانه» است. در عرفان، رخ جانانه اشاره به جلوه جمال الهی دارد. هنگامی که پرتوی از این جمال در دل سالک آشکار می‌شود، عشق شدیدی در جان او شعله‌ور می‌گردد که «جان» را می‌سوزاند. این سوختن در حقیقت سوختن خود محدود و رسیدن به عشق ناب است.

به طور کوتاه: این بیت می‌گوید فراق معشوق تن را می‌گدازد و عشق جمال او جان را می‌سوزاند؛ و سالک در میان این دو آتش، راه عشق الهی را می‌پیماید.

باجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت

در مصراع نخست، شاعر می‌گوید «ماجرا کم کن و باز آ»؛ یعنی سخن و فاصله را کنار بگذار و بازگرد. «مردم چشم» در زبان عرفانی می‌تواند به دل یا جان بیدار انسان اشاره داشته باشد؛ همان مرکز آگاهی که مشتاق دیدار معشوق است.

در مصراع دوم، «خرقه» نماد زهدِ ظاهری و هویت صوفیانه رسمی است. وقتی می‌گوید «خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت»، یعنی دل عاشق از شدت شادی و سپاس حضور معشوق، قالب‌های ظاهری زهد را کنار گذاشت و در آتش عشق سوزاند. خلاصه عرفانی بیت: با نزدیک شدن به حضور معشوق الهی، دل سالک از قالب‌های ظاهری و زهد رسمی رها می‌شود و در حالت شکر، شور و سوختن در عشق قرار می‌گیرد.

ترک افسانه بگو حافظ و می نوش می که نقتیم شب و شمع به افسانه بسوخت

در مصراع نخست، «ترک افسانه بگو» یعنی سخن‌های بسیار و حکایت‌های نظری را کنار بگذار. «می نوش» در زبان عرفانی حافظ نماد شهود، حال عاشقانه و مستی معرفت الهی است؛ یعنی به جای گفت‌وگو و بحث، طعم حقیقت را بچش.

در مصراع دوم، شاعر می‌گوید ما شب را بیدار ماندیم و «شمع به افسانه بسوخت». شمع در عرفان نماد عمر و وجود عاشق است که در طلب معشوق می‌سوزد. یعنی اگر انسان عمر خود را صرف گفتار و حکایت کند، همچون شمع در سخن و داستان می‌سوزد بی‌آنکه به تجربه حقیقی عشق برسد.

خلاصه عرفانی بیت: حافظ می‌گوید به جای سخن گفتن درباره حقیقت، آن را تجربه کن؛ زیرا عمر همچون شمع در حال سوختن است.

تفسیر و خوشنویسی: شاهین خرسندی

خرقه زهد مرا آب خرابات پرود خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت

در مصراع نخست، «خرقه زهد» نماد دینداریِ ظاهری، ریاضت‌های صوری و خودنمایی زاهدانه است. «آب خرابات» در عرفان حافظ به فضای رهایی، صداقت و عشق بی‌ریا اشاره دارد. یعنی وقتی سالک به حقیقت عشق وارد می‌شود، آن ظواهر خشک و ریاکارانه از میان می‌رود.

در مصراع دوم، «خانه عقل» اشاره به عقل حسابگر و محدود دارد؛ عقلی که نمی‌تواند حقیقت عشق الهی را درک کند. «آتش میخانه» نماد مستی عشق و شهود معنوی است که این ساختار عقل محدود را می‌سوزاند. به طور خلاصه: این بیت می‌گوید وقتی انسان وارد عرصه عشق و معرفت باطنی می‌شود، هم زهدِ ظاهری فرو می‌ریزد و هم عقل محدود در آتش عشق الهی دگرگون می‌گردد.

چونم پیاله دلم از توبه که کردم بشکست همچو لاله جگرم بر می و نخمانه بسوخت

در مصراع نخست، «پیاله دل» نماد ظرف وجود انسان برای دریافت عشق و شور معنوی است. هنگامی که شاعر می‌گوید دلش از «توبه» شکست، اشاره دارد به این که پیمان ترک عشق یا شور معنوی پایدار نمی‌ماند؛ زیرا دل عاشق تابِ دوری از این مستی را ندارد.

در مصراع دوم، «لاله» در ادبیات عرفانی نشانه دل سوخته و سرخ از آتش عشق است. حتی «بی می و خمخانه» نیز جگر عاشق می‌سوزد؛ یعنی آتش عشق درونی مستقل از هر نماد ظاهری میخانه یا شراب است و از درون خود دل شعله می‌کشد.

به طور کوتاه: این بیت بیان می‌کند که دل عاشق نمی‌تواند از شور عشق الهی دست بکشد؛ حتی اگر توبه کند، آتش عشق در درون او همچنان می‌سوزد و وجودش را مانند لاله سرخ و سوخته می‌گرداند.

نودادها



اورنج کانتی

همگانی برگزار نمود. آتش سده افروخته شد، نه فقط شعله ای در شب که نوری در جان ها، نشانی از امید، پیروزی نور بر تاریکی و ماندگاری راستی در گذر رنج . این آیین با دل هایی روشن برای تندرستی هموطنان ایرانی بود.

پرسه همگانی اورمزد و اسفند ماه ساعت ۱۱ بامداد روز یکشنبه ۱۵ فوریه با اوستاخوانی موبد در مرکز برگزار شد .

شست همگانی سالانه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از ساعت ۱ پسین روز یکشنبه ۱۵ فوریه همراه با باشندگی شمار زیادی از هموندان درتالار مروارید گیو این مرکز برگزار شد. در این نشست گروه زنده داران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا و گروه مدیران هر سه مرکز در اورنج کانتی - لس آنجلس و سن دیگو که بصورت زنده از طریق زوم به یکدیگر وصل بودند، گزارش مالی سالانه مرکز را ارایه نموده و در پایان هموندان پرسش ها و دیدگاه های خود رامطرح نمودند که به آنان پاسخ داده شد.

گروه نوازی و آموزش دف توسط استاد آرزو کوچکان برای همه گروه های سنی و تمام سطح ها بامداد روزهای یکشنبه در مرکز برگزار میشود .

آموزش رقص دو نفره و گروهی برای پسر ها و دخترها در گروه های سنی مختلف توسط بانو پری با بیش از ۳۰ سال پیشینه آموزش رقص در سبک های ایرانی -هیپ هاپ - کاپل - ترکی - کردی - سماع - فلامینگو و بلی در روزهای یکشنبه در مرکز برگزار میشود

برای آگاهی بیشتر در مورد کلاسها و نامنویسی به لینک :

<https://czc.org/art> بروید

سخنرانی ویژه سلامت و بهداشت روان توسط آرمین سلامتی از ساعت ۱۱ تا ۱۲ بامداد روز یکشنبه ۷ دسامبر به نقش کلیدی بهداشت روان در کیفیت زندگی ، کاهش استرس و ایجاد آرامش درونی پرداخته شد تا باهم بیاموزیم ، گفتگو کنیم و گامی بسوی زندگی سالم برداریم .

جشنواره چله در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی با سرپرستی گروه سرگرمی در روز یکشنبه برابر با ۱۴ دسامبر از ساعت ۱۲ نیمروز برگزار شد.

این جشنواره با هدف آموزش رسم و رسوم ایرانی به نونهالان و نوجوانان، با همکاری و همیاری گروه مدیره، آموزش و آموزگاران، صدا، آشپزخانه و خانواده ها با برنامه های گوناگون شاد برگزارشد، که با استقبال بسیار خوبی همراه بود.

همکیشان سن دیگو با همکاری گروه آموزش سن دیگو و تعدادی از خانواده های لس آنجلس نیز از باشندگان این برنامه بودند.

برنامه شب چله در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی، روز شنبه ۲۰ دسامبر، با سرپرستی گروه جشنها و هنرمایی اردوان مفید و مژده حبیبی برگزار شد و شبی گرم، صمیمی و ماندگار برای باشندگان پدید آورد.

درگذشت اشوزرتشت با همکاری گروه بانوان

در روز آدینه ۵ دیماه برابر با خور ایزد ۲۶ دسامبردر ساعت سه پسین در مرکز برگزار شد.

گهنبار چهره میدیبارم گاه که برای آفرینش گیاهان است ، با همکاری گروه گهنبار از ساعت ۱۱ بامداد روز یکشنبه ۴ ژانویه ۲۰۲۶ در مرکز برگزار گردید.

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی، در همدلی با مردم ایران ، در روزگاری که دل ها بیش از همیشه چشم به راه نورند ، آیین کهن سده را به گونه نیایش



بیا بید با هم تلاش کنیم تا آن را زنده و فعال نگه داریم. اگر مایل به همکاری داوخواهانه (داوطلبانه) هستید به تارنمای مرکز رفته و فرم مخصوص را پر کنید. از شما هموندان گرمای درخواست داریم تا با دهش خود از مرکز زرتشتیان کالیفرنیا که یک نهاد شناخته شده زرتشتی در آمریکای شمالی است پشتیبانی کنید. در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، با ارائه کمک‌های پزشکی و آموزش‌های دینی، ارزش‌های *اشا* (راستی) و *وُهومَنَه* (نیک‌اندیشی) را زنده نگه می‌داریم و برای پیشبرد جامعه خود تلاش می‌کنیم. با همیاری و کمک مالی خود ما را در ادامه این تلاش‌ها یاری رسانید. سپاسگزاریم. دهش شما از بخشودگی مالیاتی برخوردار می‌باشد.

دهش‌مندان:

بانو مهرناز و آقای پرویز منوچهری برای خرید لوازم دستگاه ساند سیستم مرکز و اجرای کارهای ساند سیستم در چند مراسم پرسه و سدره پوشی جمعاً ۵۳۷۴ دلار.
بانو فرزانه کاووسی برای ساند سیستم مرکز ۱۵۰۰ دلار.
دهش‌مند ۱۰۲۰ دلار.
آقای فرزاد جمشیدیان ۳۰۰ دلار.
بانو منیژه اردشیری ۱۰۱ دلار.
آقای اردشیر باغخانیان و فرزندان آرتین و آتری باغخانیان بنامگانه برادر و عمویشان روانشاد اردوان باغخانیان برای نهار روز یکشنبه کودکان ۳۰۱ دلار.
بانو گلرخ و آقای هوشنگ سیروسی ۳۰۰ دلار.
آقای فرزین نوروزی بنامگانه روانشادان منوچهر خداداد نوروزی - مهربایی خداداد نوروزی - مروارید نوشیروانی یزدانی اله آبادی و شهریار خداداد باستانی اله آبادی ۴۰۴ دلار و بنامگانه هماروانان و درگذشتگان برای روز درگذشت اشوزرتشت ۱۰۱ دلار. تراست روانشاد بانو مروارید گیو برای پی دی اف تقویم ۵۰۰ دلار و برای کمک به

به آگاهی می‌رسانیم که برای بهره‌مند شدن از مزایای مرکز لازم است هموند مرکز شده و سالانه هموندی خود را نو نمائید. هموندی مرکز از آغاز ژانویه و تا پایان دسامبر همان سال می‌باشد. گروه هموندی (ممبرشیپ) مرکز زرتشتیان کالیفرنیا سیستم نوگرداندن هموندی به گونه خودکار را راه‌اندازی کرده است. برای آگاهی و راهنمایی برای هموند شدن به تارنمای مرکز بنگرید

<https://membership.czc.org>

حمایت از سلامت روانی در جامعه‌مان

در راستای آرمان‌های گروه مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا - اورنج کانتی برای ایجاد محیطی حمایت‌گر و همدل در جامعه، با خوشحالی اعلام می‌کنیم که بخش سلامت روان از این پس در برنامه‌های هفتگی ما قرار خواهد گرفت. هدف از این کار، افزایش آگاهی، کاهش برچسب‌زنی (استیگما) و ارائه منابع و مطالبی است که به بهبود سلامت روانی و عاطفی هموندان جامعه کمک می‌کند. امیدواریم این بخش به منبعی برای حمایت، دلگرمی و گفت‌وگوی سازنده تبدیل شود. مرکز زرتشتیان کالیفرنیا با تلاش و همکاری داوخواهان (داوطلبان) گرمای جامعه‌مان رشد کرده و به راه خود ادامه داده است. بدون کمک‌های شما، این مرکز نمی‌توانست پادمان زرتشتی را نگهدارد یا ما را دور هم جمع کند. اکنون از شما درخواست کمک داریم. اگر به جامعه خود مهر می‌ورزید و دوست دارید در موفقیت آن شریک باشید، از شما می‌خواهیم که وقت و توانایی خود را به گونه داوخواهانه (داوطلبانه) در اختیار ما بگذارید. چه فقط چند ساعت زمان داشته باشید و چه بخواهید همکاری بیشتری داشته باشید، کمک شما برای ما بسیار ارزشمند است. ما در حال جمع‌آوری اطلاعات داوخواهان (داوطلبان) هستیم تا در زمان نیاز بتوانیم با شما تماس بگیریم. این مرکز برای همه ماست و آرزو داریم برای نسل‌های آینده نیز باقی بماند.



چاپ تقویم ۱۷۰۰ دلار.

بانو افسانه میزبان بنامگانه روانشاد آریتا جهانگیر میزبان ۵۰ دلار.

بانو ژانت و آقای داریوش فرجودی ۵۰۰۰ دلار.

دکتر نوشین و آقای هوشنگ فرهنگ برای ناهار روز یکشنبه کودکان ۱۵۰ دلار.

آقای کاوه تهرانی ۳۰۰ دلار.

آقای بهمن شهزادی ۲۰۰ دلار.

آقای دکتر نیکان خطیبی ۵۰۱ دلار.

بانو شیرین شهروینی ۱۰۱ دلار.

بانو ایراندخت جهانیان ۵۰۰ دلار.

دهشمند برای ناهار روز یکشنبه کودکان ۳۰۰ دلار

بانو مهین رستمی ۵۰۰ دلار

آقای فرزین نوروزی بنامگانه روانشادان منوچهر خداداد نوروزی - مهریابی خداداد

نوروزی - مروارید نوشیروان یزدانی اله آبادی - شهریار خداداد باستانی اله آبادی و

هماروانان در پرسه اورمزد و اسفند ماه ۴۰۴ دلار.

بانو گیتا کمدار بنامگانه روانشاد پرویز منوچهر کمدار برای پرسه اورمزد و اسفند ماه

۱۰۱ دلار.

بانو پرچهر خرمایی بنامگانه روانشاد دینیار اردشیر خسرویانی برای پرسه اورمزد و

اسفند ماه ۱۰۱ دلار.

بانو مهربانو زرتشتی سروشیان بنامگانه روانشاد مهربرزین جمشید سروشیان برای پرسه

اورمزد و اسفند ماه ۱۰۱ دلار.

آقای اردشیر فرهنگ بنامگانه پدرشان روانشاد خداداد (عزیزجان) فرهنگ ۱۰۰۰ دلار.

با سپاس از همه دهشمندان، برای همگی تندرستی و شادکامی آرزومندیم.

اوستاخوانی :

بانوپریخ کیهانی برای اوستاخوانی روانشادان اردشیر خداداد کیهانی و اختر

شجاعزادگان ۱۰۰ دلار.

آقای هرمز جاوادانی برای اوستاخوانی روانشاد دکتر شروین بهروزیان ۱۰۱ دلار.

بانو هما امانی برای اوستاخوانی روانشاد بهمن کاووس امانی ۲۰۰ دلار.

بانو گلنار امانی برای اوستاخوانی روانشاد بهمن کاووس امانی ۱۰۱ دلار.

آقای رامبد امانی برای اوستاخوانی روانشاد بهمن کاووس امانی ۱۰۱ دلار.

بانو سرورمزدایی برای اوستاخوانی روانشاد گیتا مزدایی ۱۱۰ دلار.

بانو فیروزه و آقایان شهرام و شاپور اردشیری چم برای اوستاخوانی مادرشان روانشاد

مهرانگیز فرودیان ۱۱۰ دلار.

دهشمند برای اوستاخوانی هماروانان و درگذشتگان خانواده شان ۱۰۱ دلار.

پرسه و درگذشتگان

به روان همه درگذشتگان پارسا درود باد

آیین پرسه روانشادان همایون سهیل زرتشتی و موبدیار رستم بهرام ثالث در تالار

مروارید گیو این مرکز برگزار شد.

درگذشت روانشادان: دینیار اردشیر خسرویانی - رویین تن ایرانی - شهناز جمشید

ایرانی - دولت همان یکتاهی - همایون سهیل زرتشتی - موبدیار رستم بهرام ثالث -

فرنگیس میری کلانتری و ملوک مرادی مالگنجی را به خانواده های آن روانشادان

و خانواده های وابسته و دوستان و آشنایان آرامش باد گفته، آمرزش و شادی روان تازه

درگذشتگان و تندرستی و دیرزیوی خانواده را از اهورامزداخواهانیم.

گروه زنهارداران:

دهشمندان:

پروفیسور سروش سروشیان و همسر بانو شیرین و فرزندان جمشید و آرمن سروشیان

بنامگانه برادر و عمویشان روانشاد دکتر مهربرزین سروشیان ۵۰۰۰ دلار.

دکتر رستم فروغی ۱۰,۰۰۰ دلار

خانم پردخت و آقای خسرو ضیاطبری ۵,۰۰۰ دلار

یکنفر دهشمنند ۱,۲۵۰ دلار

یکنفر دهشمنند ۷۵۰ دلار

یکنفر دهشمنند ۲۰۰ دلار

یکنفر دهشمنند ۲,۵۰۰ دلار

یکنفر دهشمنند ۲۰,۰۰۰ دلار

سند یگو

گروه مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا-سن دیگو با افتخار گزارشی از عملکرد چشمگیر این مرکز را به آگاهی همکیشان گرامی میرساند

گروه گهنبار، چهره میدیام گاه، را در تاریخ ۱۰ ژانویه در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا-سن دیگو برگزار کرد. این گهنبار با دهش بانوپریزاد بزرگچی به نامگانه زنده یاد روانشاد پدرشان کیخسرو بزرگچی برگزار گردید. موبدان فریبرز شهزادی، دکتر بهرام فیروزگری و انوشه باستانی اوستا خوانی این گهنبار را برعهده داشتن. در ادامه چکیده ای از زندگینامه زنده یاد دهشمنند کیخسرو بزرگ چمی، بنیانگذار پذیرشگاه و خوابگاه دخترانه بزرگچی یزد، به آگاهی باشندگان رسانده شد. در پایان از باشندگان با خوراکیهای سنتی و چای و شیرینی و میوه و لاک پذیرایی گردید. شایان توجه است که جمعی از هموندان در شب پیش از گهنبار در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا-سن دیگو گردهم آمدند و یاری رسان گروه گهنبار بودند.

در تاریخ ۸ فوریه هموندان گروه آموزشی به صورت نمادین جشن سده را در کلاس اوستا برگزار کردند و نوآموزان در مورد جشن سده آموزش دیدند.

گردهمایی بزرگسالان زرتشتی سومین شنبه هر ماه از ساعت ۱۰:۳۰ بامداد تا ۲ پسین برگزار میگردد. این گردهمایی شامل آموزش زبان انگلیسی، یوگا، بینگو، سخنرانی و ناهار میباشد.

جشن نوروز در تاریخ ۲۱ مارچ به صورت دید و بازدید همگانی و رایگان برای همگان در ساختمان ارباب رستم مرکز زرتشتیان کالیفرنیا-سن دیگو از ساعت ۱ پسین برگزار خواهد شد.

گهنبار آینده در تاریخ ۱۱ آپریل از ساعت ۱۰:۳۰ بامداد در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا-سن دیگو برگزار خواهد شد. همچنین در تاریخ ۲۸ جون گهنبار میدیوشهنگاه و جشن تیرگان به طور همزمان در پارک San Dieguito County Park به صورت سفره همگانی برگزار خواهد شد.

جلسات شب شعر در اولین یکشنبه هر ماه از ساعت ۵:۳۰ پسین با حضور چشمگیر ایرانیان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا-سن دیگو برگزار میشود.

تمرین فوتبال هر هفته یکشنبه پسین با حضور نوجوانان، جوانان و بزرگسالان برگزار می گردد.

در فصلنامه گذشته در گزارش دهش دهشمنندان اشکالاتی رخ داد که در این شماره ویرایش میگردد.



ویرایش نامه

بانو مهربانو زرتشتی سروشیان و آقایان ویشتناسب و ویراف سروشیان به نامگانه

همسرشان و پدرشان روانشاد دکترمهربرزین سروشیان ۲۰,۰۰۰ دلار

آقای بهرام بکستر جهت بلیط های یارانه ای ۵,۰۰۰ دلار

خانم روشن و آقای دکتر رستم مهدی آبادی ۳,۱۰۰ دلار

موسسه فیروز مدان برای کلاسهای آموزشی ۳,۰۰۰ دلار

خانم گردآفرید دیانت و آقای فرزاد ثالث ۲,۰۰۰ دلار

آقای دکتر هومن طهمورثزاده به نامگانه روانشاد همسرشان هما مهری کلانتری (۱+۹۹۹ دلار)

آقای رستم اخترخاوری به مناسبت سر سال روانشاد مادرشان شیرین خسرویانی ۱,۰۰۰ دلار

خانم مهوش پارسایی و آقای دکتر تیرانداز گشتاسبی ۹۰۰ دلار

خانم پرویش مژگانی و آقای کیخسرو کیخسروزاده برای خرید سیستم بلندگو و اسپیکر پرتابل ۵۴۰ دلار

خانم پریسا و آقای همایون دولتزاده به نامگانه روانشاد سیما تورنجی ۴۰۰ دلار دهشمنند ۳۰۱ دلار

خانم کتایون شهریاری سروشپور به نامگانه روانشاد همسرشان منوچهر سروشپور ۳۰۰ دلار

خانم منیژه پارسا و آقای موبد فریبرز شهزادی ۲۵۰ دلار

خانم بانی و آقای هوشنگ کارانی ۲۰۱ دلار

خانم مهین نسیم به نامگانه روانشادان دکترمهرمدیار نسیم و مهربان اخترخاوری ۲۰۰ دلار

خانم رامک رهنمون و آقای فرهاد کرمانی ۱۵۱ دلار

خانم نگین و آقای کوروش و دوشیزه روناک رشیدی ۱۵۰ دلار

خانم بهین بوستانی به نامگانه روانشاد همسرشان تیرانداز خوشرو ۱۱۰ دلار

خانم نیوشا، آقای کامبیز و فرزندان کیانا و آتوسا فرودی ۱۰۱ دلار

خانم دکتر میترا جاویدان و آقای مهران مزدیسنی ۱۰۱ دلار

خانم میترا یزدانی بیوکی و آقای کامبیز مرزبانی ۱۰۱ دلار

خانم ارشیا اوپژگان مبارکه و آقای پیام دانش به نامگانه روانشادان پدرانشان ۱۰۱ دلار

خانم مهری نمیرانیان به نامگانه روانشاد مادرشان سرور اردشیر سلامتی ۱۰۱ دلار

خانم پریناز هوشنگی به نامگانه مادرشان شیرین باستانی اله آبادی ۱۰۰ دلار

خانم آرمیتا خوشرو و آقای امید نمیرانیان ۱۰۰ دلار

خانم سلطان کولکری بوستانی ۱۰۰ دلار

آقای سهراب خادمی به نامگانه روانشاد همسرشان مهیندخت سروش ۱۰۰ دلار دهشمنند ۶۰ دلار

خانم شیرین بوستانی ۵۰ دلار

نیوکوکارانی که این مرکز را در این دوره یاری رسانده اند به ترتیب زیر میباشد: دهشمنند ۴۰۰۰ دلار

دهشمنند ۲۰۰۰ دلار

خانم فریبا باستانی بنامگانه روانشاد پدرشان رشید همیار باستانی ۵۰۱ دلار

خانم مهوش پارسایی و دکتر تیرانداز گشتاسبی ۴۰۰ دلار

دهشمنند ۲۰۰ دلار

خانم پوران و آقای رستم اخترخاوری ۱۰۰ دلار

خانم منیژه پولیو ۱۰۰ دلار

خانم شهناز غیبی ۱۰۰ دلار

آقای دکتر رامین امانی بنامگانه روانشاد پدرشان بهمن امانی یزدی ۱۰۱ دلار دهشمنند ۲۵ دلار

لوس آنجلس:

به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت روانشاد بهمن رییس پارسای فرزندان پروانه رییس پارسا و نوه ها بهرام ایرانی و مهرناز ایرانی مبلغ ۲۵۰ دلار دهش کردند

215
Mar 2026

CHEHREH NAMA

Publication of California Zoroastrian Center

www.czcjournal.org



Non-profits Org
U.S. Postage
PAID
Permit No. 12300
Huntington Beach, CA 92647

California Zoroastrian Center
Hazard Ave 8952
Westminster, CA 92683

Editor's note :

Our guest editor for this issue "Homa Dashtaki " has brought something to light that many of us, specifically in the Zoroastrian community, forget. We get so wrapped up in honoring our ancestors that we lost site of our next generation. She connects the past and future so beautifully with her story as well as her invited guests' story. How our origins impacts our identity.

We read Dr Sousan Ababdian's incredible talk on woman, life and freedom and how this time the plight of the young people feels different..

This spring and arrival of Nowruz also feels different this year. The emotions run from fear to sorrow to doubt and dare to hope. Our hearts ache for the resilient Iranian people who have gone through so much suffering for decades and we hope the sprouting of the spring flowers brings them a glimmer of hope and light. We send positive energy to our homeland and pray for the safety of the Iranian nation.

Nowruz Pirooz

Ushta,

Fariba

**For your advertisement needs
contact Cheherenama at:
(714) 893 4737
czcjournal@cninfo.org**

Cheherenama creative director:
Shahin Khorsandi
Cheherenama web :
Ramin Shahriari

Shahin Khorsandi

Meher Star Studios

Owner & Creative Director

Art Direction, Graphic Design, Branding, Jewelry Design

Contact us for free consultation

(843) 222-0067 | meherbabashah@gmail.com

California Zoroastrian Center

8952 Hazard Ave Westminster,
CA 92683

Chehrenama's Email:
cninfo@czcjournal.org

Tel: (714)893 4737 Fax:
(866)741-2365

CZC publication website:
www.czcjournal.org

You can donate
online to any CZC publication
by going to:
www.czcjournal.org and at the of
bottom of the page you will see
the following:

please consider donating to
chehrenama

Thank you
CZC will send you IRS accepted
receipt IRS for any donation of
amount.

Editorial Policy:

The opinions expressed in
articles we publish are those of the authors ,
and may or may not represent the views of
the Editorial Board of Chehrehnama, or the

Board of Directions of CZC

Chehrenama is a quarterly publication
published in March, June, September and
December

MY FIRST COUNTRY

Homa Dashtaki

"My mother was my first country; the first place I ever lived."

NAYYIRAH WAHEED "lands" nejma

A few years back, I had this lovely debate with my husband, both of us in our 40s, about when exactly one becomes an adult. We had silly answers like when you start paying property taxes, when you take your first solo airplane trip, when 10pm is the ideal bedtime. Our parents were still alive at the time of the conversation. Now, we are down my beloved father-in-law, who passed away in 2025 at the age of 94. Now, the answer is clear to me that you become an adult when you stop being someone's child.

Bear with me, this is a happy article—though I've been accused of being a bit dark before things lighten up. In fact, before I had my first daughter in 2018, I had a light and pleasant relationship with death itself. I used to be very at peace with the concept, lived my life fearlessly at school, in work, in relationships. When it's your time, it's your time. I felt lucky to be here in the first place. Full throttle YOLO. But ever since holding my daughter in 2018, and then my second 2019, I found the reality of it all quite intolerable.

The silver lining to this inevitable inconvenience, is that I have softened to life. I have fallen in love with all children, and to the horror of my own, I clap when other kids finish their laps at swim practice. I cry on sunny August days when I eat a juicy peach at the peak of the season. I see magic in small moments, I pray a lot more, I reflect, I actually understand poetry instead of pretentiously nodding along.

I used to think having kids cracked me open like this, and don't get me wrong, having kids is very earth shattering. But I think instead having kids allowed me to see my mother as the origin of this magical existence.

The irony of course, is that my mother delights in my children driving me crazy. When my children don't eat, or don't listen to me, or talk back—I call my mother to complain. She could not be more dismissive of my "suffering" or more proud of her granddaughters. It has allowed the relationship with my mother soften as well, seeing her tenderness with her grandchildren whereas with me at that age, she was far more strict.

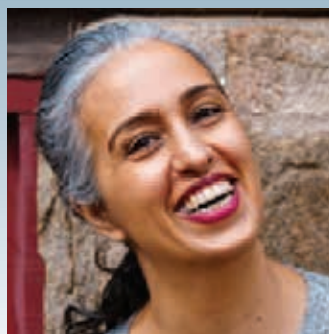
Relationships with mothers are complicated, of course. My own experience of becoming a mother has been messy. But this is not a reflection on motherhood. It's a reflection on origins. We don't have a choice to which mother or country we are born to. Mothers, like countries, are part of a chain of beginnings and ends; ancestors and descendants, empires and boundaries, ebb and flow in a way that feels so tender. In today's modern climate, where we can be obsessed with identities, and countries and politics, debates, religions—I take comfort, in my sentimental soft poetry-loving bones, and remember that our first home, was that of pure love.

Below is a cascade of interviews I did with two of my childhood friends and myself, capturing the answers of three generations of women. Mother, Daughter, Granddaughter. I wanted to discover what we had in common and what was uniquely our own. The stories each of these women and girls hold are no different that stories we tell of countries. Full of history, tragedy, celebrations, triumphs, achievements, values, aspirations and so much more. I want to explore how our origins impact our identity and what we choose to pass along.

Giti, Atosa, Nadia.

Mahindokth, Vista, Avianna.

Parvin, Homa, Zomorōd.



Homa Dashtaki is the James Beard nominated author of *Yogurt & Whey: Recipes from An Iranian Immigrant Life*. She runs a business in New York City with her sister Nahid. Her favorite pastime is to interview Zoroastrian friends to capture their stories and recipes and history across generations. You can reach her at:

dehatigirls@gmail.com

GITI. ATOSA. NADIA

Giti- answers documented by her daughter, Atosa

What is your Name?

Giti Hormozyari

Where were you born?

Tehran, Iran

How old are you?

75

How old were you when you had your daughter?

I had my first daughter when I was 21. I had my second daughter at 26.

Is there anything you would like your daughter to know about your childhood?

I enjoyed being friends with everyone. I often would babysit family member's children when we had get togethers/parties. I was deemed the responsible one among my brothers despite being the youngest. I was not afraid to speak my mind even though my parents often worried I would get in trouble because they thought girls were meant to be quite and demure.

Is there anything you are curious to know about your mother's childhood?

How did my mom educate herself when she was raised in a time and place of Iran where there were no schools available for her to attend. She accomplished a lot in life with little school education.

What is the thing you are most proud of your daughter Atosa for?

She pushes through any difficult events and tasks in her life and seems to become stronger and wiser through each one. Always willing to help anyone in need.

What is the thing you are most proud of your own mother for?

She was able to raise us children in an environment that was harsh - Iran in a time where Zoroastrians were not accepted. She faced many hardships but it never affected her belief in god and the goodness of humanity.

ATOSA— as documented by herself

What is your Name?

Atosa Hormozyarihayes

Where were you born?

Tehran, Iran

Age?

48 (mentally about 12, physically about 94)

How old were you when you had your daughter? Do you remember

anything about the pregnancy? (Where you were in life, career, etc.)

I was 37 when I had my daughter. I was worried and stressed my entire pregnancy. I had a solid job, felt comfortable with my practice and was even asked to be assistant chief of my department when I returned from maternity leave, but I was anxious on a daily basis to make sure I did everything I could to be healthy in order for my child to be born healthy. My husband was in training the majority of my pregnancy and was deployed to Afghanistan 2 days after our daughter was born. I was incredibly lucky to have my mom living with me to support me and help care for me and her future granddaughter during that time.

Is there anything you would like your daughter to know about your childhood?

My childhood felt hard at times -- I was trying to learn to fit in at school and juggling two different cultures -- never sure which one I was the most connected to. I ALWAYS felt loved and knew that home with my family was my safe place. I did not speak English until I started kindergarten, so it was even more of a challenge to fit in when you don't know what the kids and teacher are saying. I feel lucky to have had both my parents and grandmother raise me since I was born. My father's mother had lived with us and helped to raise me since I was born. My parents left for work early every morning and did not return until quite late so my sister and I were at home with my grandmother who kept us busy doing household work but also teaching us about our culture and sharing stories to keep us entertained.

Is there anything you are curious to know about your mother's childhood?

I am curious to know what things my mother was afraid of as a child -- not things like spiders or the dark, more like what big life issues or future worries did she have? I curious to know as a female what she thought her future held for her and was she happy to go down that route or was she always hoping for something different?

What is the thing you are most proud of your daughter for?

Two things -- sorry couldn't just say one

Her kindness. I saw my daughter's empathy shine through since she was a young child. She can sense when someone needs something and she is always willing to step in and provide comfort, a listening ear or just support them through what they are going through.

Speaking her mind. Even when she is challenging me (and most often her father) she speaks her mind and doesn't back down. She wants to prove her point or pushes you to defend your point.

What is the thing you are most proud of your mother for?

Um, everything!! My mom is a badass! She came to a country

where she barely knew the language, left her parents and brothers and culture that she had grown up in order to provide a better and safer life for her children. She learned English in order to work long hours beside my dad, help her children navigate school and a new culture and also help care for her mother-in-law. Through her own medical issues, she pushed herself to be present every day as our mother, my father's side by side companion and a role model for her children.

NADIA— as documented in a live interview by Homa Dashtaki

What is your Name?

Nadia Katherine Hormozyari Hayes. The name Katherine came from dad's side.

Where were you born?

Vallejo, California.

Where do you live?

Dixon, CA

How old are you?

11 years

What grade are you in?

6th

What is your favorite subject in school?

Science. Because it's interesting. My favorite part of science is learning about the body system.

Do you have any tips on making new friends?

Just ask the person: "do you want to be friends"

What do you and your friends do together?

We get in trouble. We are constantly talking in class.

Do you think of yourself as an any of these identities: American? Zoroastrian? Iranian?

Zoroastrian.

What is your favorite food?

Pizza. I like Cheese. I like Pepperoni. Pineapple does not belong on pizza.

Do you have a favorite movie?

My favorite movie is K-pop demon hunters. Golden is my favorite song.

Do you know where your mom was born? Your mom's mom? Your mom's dad?

Mom was born in Tehran, Iran.

Memasi was born in Tehran, Iran

My mom's dad was born in Shiraz, Iran

Do you know where your dad was born? Your dad's mom? Your dad's dad?

My dad was born in Connecticut.

My dad's parents were both born in France.

What is the one thing your mom does that always makes you laugh or cheers you up?

That she thinks she is Hee-larious but she is actually not.

Earliest memory?

When I started playing soccer. Started playing when I was in kindergarten.

Do you know any stories about from your mom about when you were born? Cravings she had when she was pregnant with you? Things she was doing? Thinking? Where she was living?

She would sometimes go to McDonalds and get a quarter pounder with no ketchup and no mustard and eat it.

A story: When I was about 9, I started writing a book to my future self, saying that when I become a parent, I wouldn't make X, Y, Z mistake with my kids—things my parents did to me that drove me nuts! I wrote in that book for over 10 years, but have since lost that book. If you were to help me rewrite that book today, what advice would you give from your perspective as a kid?

1. Don't control your children's lives

2. You might be right about what you're saying but don't be so harsh.

How do you and your grandmother spend time together?

We hang out. Sit on the couch sometimes, and watch TV.

Has she taught you any cook anything? Polo ghemeh . She also taught me how to crotchet.

Do you ever hear your mom and your grandmother talking, arguing, laughing, being together. Is there anything about their interactions that you love?

I like the way they argue. They can talk to each other pretty easily.

What is your favorite holiday?

Noruz.

Do you know the prayers?

I know Ashem Vohu. I learned it a long time ago.

What are you doing this week after this interview?

I have try outs for soccer team.



MAHINDOKHT. VISTA. AVIANNA

Mahindokht - answers documented by her daughter, Vista Kushesh

What is your Name?

Mahindokht Yazdanibioki

Where were you born?

Yazd, Iran

How old are you?

25 (as she laughs)

How old were you when you had your daughter? Do you remember anything about the pregnancy? (Where you were in life, career, etc.)

I was 36 years old when I gave birth to Vista after many years of trying to conceive. We had escaped from Iran 2 years prior. I left my studies as an accountant in Iran in hopes of giving my children a life of freedom, safety and opportunities. I was so excited to become a mother yet so torn on whether we could give our children the life we wanted for them, coming to a country without knowing the language and without having anything to offer.

Is there anything you would like your daughter to know about your childhood?

I had a carefree childhood mostly, however there were many times where my family and I were discriminated against for being Zoroastrian. I didn't want my own children to grow up feeling discriminated against. We also grew up keeping traditions, many of which I wish we could continue so that my children and grandchildren felt the same enjoyment and created the same sweet memories. Some we cannot exactly continue here in America, like (lighting fires on the roofs in memory of loved ones and all families collectively bringing the ashes to daremehr to create a sense of unity. Most of all, I remember memories of not feeling equal as a female - something I knew very early on that I would not allow my daughter to encounter. I was only 9 years old and I was asked by my parents to deliver something and the man who collected it told me "God bless your father and brothers." I was appalled and will forever fight for equality.

Is there anything you are curious to know about your mother's childhood?

I remember my mother being so fierce and always speaking up against wrongdoings against Zoroastrians. She had absolutely no fear and I am so curious to know just how bold she must have been before becoming a mother.

What is the thing you are most proud of your daughter for?

She is so kind, so brave and always stands up for what is right - no matter what. I also love that she is teaching that to her own children. I love most that she does not ever hesitate to help others, with open arms, an open heart, and no expectations in return.

What is the thing you are most proud of your mother for?

My mother has endured so many years of hardship and one would have never known such when meeting her. She overcame so much as a young mother whose husband passed away when her children were still so young, and then later in life dealing with years of illness and

not showing anyone her pain.

Vista Kushesh - Answers documented by herself

What is your Name?

Vista Kushesh

Where were you born?

New York

How Old are you?

40

How old were you when you had your daughter? Do you remember anything about the pregnancy? (Where you were in life, career, etc.)

I was 30 years old when I gave birth to Avianna and I feel like it was such a blur that went by too quickly. I just remember feeling so excited to welcome her into our lives because she was our second child so I felt like I somewhat figured out what I was doing. I was in my 6th year working as a school psychologist at the time and I had decided to go part time once she was born. I do remember going out and looking for a new house because we wanted our children to have their own rooms growing up, a privilege that I was torn on whether I wanted them to have. I also remember thinking that because of my parents' sacrifices, how privileged I was to even be in the situation to be torn over such a thing.

Is there anything you would like your daughter to know about your childhood?

My childhood was very different from Avianna's as I barely had any Persian or Zoroastrian friends because of where we lived. I was one of the only people of color in my entire school, whereas Avianna has a very diverse set of classmates and several close Persian and Zoroastrian friends. One of my favorite parts of my childhood was that I lived very close to my grandmother and I cherish the memories I made with her - I went to her house after school almost every single day even in high school. Now Avianna lives just as close to her grandmother and they see each other just as often. It's such a special feeling when she asks to go there instead of our own home - and I cherish the blessing it is to be able to do so.

Is there anything you are curious to know about your mother's childhood?

I feel like there is nothing I have not asked of my mother already! I am fortunate to always have had an open and comfortable relationship with her growing up, where I could go to her and learn from her at all times. I have always been curious nonetheless to have been a fly on the wall to hear and see how she grew up - how she became so resilient in the face of adversity instead of defeated.

What is the thing you are most proud of your daughter for?

Avianna is truly one of those gems in life. One that knows herself, what she wants, what she likes, knows what is right, what is kind - and she does not budge. I am so proud of her for always speaking up, always going above and beyond to be kind to others, and just so

proud to call her mine.

What is the thing you are most proud of your mother for?

My mother has always put others before herself; her unconditional love and patience are things for which I could never express enough gratitude. Moreover, nothing stops my mother. She has been standing up for others for as long as I can remember. I was only in elementary school when she took our family to join the protest outside of the United Nations demanding freedom and human rights for the people of Iran. She has been attending weekly protests for years now in California - and I mean every week - she even attended on Mother's Day! I am so proud of her unapologetic resistance against inequalities. My heart is full of pride and she is my ultimate inspiration.

Avianna Zainabadi: Granddaughter Answers documented on a live interview with Homa Dashtaki

What is your Name?

Avianna Zainabdi

Do you know what Avianna means?

Guardian of the world

Where were you born?

Laguna Hills, California

How old are you?

9 years. On March 28th I will be 10

Where do you live?

Laguna Nigel, I've lived here from the time I was 2 months old.

What grade are you in?

4th.

Do you think of yourself as a Californian? American? Zoroastrian? Iranian?

Persian. Zoroastrian.

What is your favorite subject in school?

I like all of school.

Do you have friends at school?

Yes, we have lots of kids at my schools. I'm friends with everyone. I have other Iranians in class. Some of my friends know that I'm Zoroastrian, but they don't know much about it.

Why don't you fight with your friends they way you do with siblings.

We all think the same things, nothing to argue about.

What is your favorite food?

Orange Chicken.

Do you have a pet?

I have a pet gold fish. It is two years old. It was a Noruz fish. It was one of 7. We brought all 7 home and 6 died the next day—one lasted. We dug a hole, buried the fish and held a porseh and invited everyone.

Do you know where your mom was born? Your mom's mom? Your mom's dad?

My mom was born in New York. My mamani was born in Keebiyough, Yazd, Iran and my Baba-ee was born in Vershtoo, Iran

Do you know where your dad was born? Your dad's mom? Your dad's dad?

My dad was born in Tehran, Iran. He came here when he was in the 5th grade when he was 10 or 11 years old. Both my Maman Joon and Baba Joon were born in Iran.

What is the one thing your mom does that always makes you laugh or cheers you up?

When she hugs me.

A story: When I was about 9, I started writing a book to my future self, saying that when I become a parent, I wouldn't make X, Y, Z mistake with my kids—things my parents did to me that drove me nuts! I wrote in that book for over 10 years, but have since lost that book. If you were to help me rewrite that book today, what advice would you give from your perspective as a kid?

If you have any changes to the plan of the day, let your kids know so they don't get their hopes up

Are you ever curious what it was like for your mom to be a little girl? What is one thing you would be curious to know about that?

Did she always like coffee shops?

How do you and your grandmother spend time together? Sometimes we go on walks.

Do you talk about anything?

My younger brother Asha and I are usually talking and she is providing snacks.

If there is one thing about your grandmother that you would like to ask her about when she was little, what would it be?

She normally tells me lots of stories. I like listening to the stories.

Do you ever hear your mom and your grandmother talking, arguing, laughing, being together. Is there anything about their interactions that you love?

They talk in dari and I like eavesdropping, I don't undersand all of it and frustrates me.

Do you know the prayers? Who taught you? How do you feel when you do them?

I know the two and the hamazur beem. My mom taught me ashem vohue and yatah ahu. The other I learned at the classes.

What are you going to do this upcoming week?

I'm going to a protest with my grandma



PARVIN. HOMA. ZOMORŌD

Parvin Dashtaki - Answers documented by herself

What is your Name? Parvin Dashtaki

Where were you born? Bombay, India

What is your age? 76

How old were you when you had your daughter?

I was 30 when Homa was born. I had gone to work the morning of delivery and was rushed to the hospital in the evening by an ambulance due to curfew that was going on at the time because of the Iranian Revolution.

Is there anything you would like your daughter to know about your childhood?

My childhood was just simple and stress free. The main entertainment, growing up in Bombay, was Indian Movies and we saw almost every major movie that came along. We had to drag our dear mother to the movies where she would doze off, because she did not understand Hindi. There were no televisions at that time.

We would also go jogging with our friends at the famous Hanging Gardens on top of Malabar Hills where we used to live. The most important time of the day was when my brothers and sisters would all get together at the breakfast table and enjoy the Indian tea and snacks. Such a fun time.

Is there anything you are curious to know about your mother's childhood?

I wish I had the opportunity to visit the village in Yazd with her and learn how she spent her childhood/youth there. I'd like to know who her friends were, with whom she would come and go and where they would go.

What is the thing you are most proud of your daughter for?

I admire the way she handles her personal life and business challenges with such a passion, determination, strength and positivity.

What is the thing you are most proud of your mother for?

My mother was a beacon of light and happiness. Peace was written all over her face. Never heard her say anything bad about others. Very forgiving, caring and loving. She was one hard-working mother who in spite of the language and cultural difference stood up tall, graceful and strong.

Homa Dashtaki As documented by myself

What is your Name? Homa Dashtaki

Where were you born? Tehran, Iran. I was 7 when I came to the United States.

Age? 47 years old, Born January 31, 1979 exactly the same age as the Iranian Revolution.

How old were you when you had your daughter?

Do you remember anything about the pregnancy? (Where you were in life, career, etc.)

I was 39 when I had my first daughter and 40 when I had my second. I was in Los Angeles working on a milestone for my business. I thought that maybe kids were not in the cards for me and I had actually thrown myself into work quite hard before finding out I was pregnant. However, from the moment I found out I was pregnant, I was forced to reprioritize my life to not revolve around work. I began to ask for help and hire more employees, which made me very uncomfortable. I couldn't stand the smell of canned tomato sauce and cleaning detergents.

Also, I couldn't get enough apple juice. I would freeze apple juice so I could have apple juice with apple juice ice cubes.

Is there anything you would like your daughter to know about your childhood?

I'd like her to know that I lived through a revolution and a war. I'd like her to know that during that revolution and that war, the pear trees in our back garden in Tehran had the most exuberant and fragrant flowers and bore the most delicious fruit. I'd like her to know that I had a spectacular birthday cake with green marzipan on top in my school. I'd like her to know that I was ripped away from a motherland and arrived in America where I put immense expectations on myself, for reasons I still don't understand. I would like her to know that I didn't quite feel like I was home until I met her father, my husband, Michael. And in his weird little personality, I fit perfectly. And that our little family is a result of such a rich and complicated history of people and places. But I don't want all that to seem like such a big deal, you know? I'd like her to know these things when she is ready to know them, without having to HOLD them.

Is there anything you are curious to know about your mother's childhood?

I'd like to know what she would think about before she would go to bed at night. I want to know how she started doing her prayers, because she does them today with such earnest. I'd like to know also what her favorite after-school snacks were.

What is the thing you are most proud of your daughter for?

I am proud of every eyelash on this child's face. I'm proud of her tender heart. I'm most in awe of how curious, quirky and creative she is. It makes me feel good to know she is light enough to make beautiful drawings and burst out in song and come up with uninhibited dances. She makes all of us laugh with her antics and her unbridled joy. I know that she can be strong and sensitive and that is a combination I'm honored to foster.

What is the thing you are most proud of your mother for?

My mothers (and grandmother, sister and all my aunts') prayers have gotten me through many a chapter in my life, I am sure of it.

My mother's superpower is that she can infuse positivity into any situation. She worries a lot, mind you. If it's raining or snowing or too foggy, my god, the list of potential catastrophes is long. But if I call her with a problem or a worry of my own, she has an uncanny ability to put it into perspective and remind me that I can handle it. And because she believes in me, I believe in myself. And together we can move mountains.

ZomorĀd – as told to Homa Dashtaki (her mother)

What is your Name? Zomorod Ahoov Cervieri. My name means emerald.

Where were you born? Rhode Island

How old are you? I am 7

Where do you live? Rhode Island

What grade are you in? First Grade

What is your favorite subject in school?

Handwork—knitting and sewing and crocheting.

What is your favorite food? Yogurt.

What is your favorite movie?

K-Pop Demon Hunters. "Your Idol" is my favorite song in the movie

What do you do with your friends? We chase each other around

What advice can you give about making friends?

Just go hang out with people

Do you speak any farsi?

Sometimes. I speak farsi with bomas, memas, mamma, kholeh Nahid, sometimes Yasna (my sister) and our teacher Armin.

Do you have a pet? Yes. Edie. A cat. I think she has lived for 10 years.

Do you know where your mom was born? Your mom's mom? Your mom's dad?

My mom was born in Iran. Memas was born in India. Bomas was born in Mobarakeh, Iran

Do you know where your dad was born? Your dad's mom? Your dad's dad?

Baba was born in Massachusetts. Omi was born in Germany. I don't know where Opa was born.

Do you think of yourself as an any of these identities: American? Zoroastrian? Iranian?

I think of myself as part of the whole universe

What is the one thing your mom does that always makes you laugh or cheers you up? Cuddle attacks.

Do you know any stories from your mom about when you were born? Cravings she had when she was pregnant with you? You craved apple juice.

A story: When I was about 9, I started writing a book to my future self, saying that when I become a parent, I wouldn't make X, Y, Z mistake with my kids - things my parents did to me that drove me nuts! I wrote in that book for over 10 years, but have since lost that book. If you were to help me rewrite that book today, what advice

would you give from your perspective as a kid?

Don't tell your kids what they did wrong without proof.

Are you ever curious what it was like for your mom to be a little girl? What is one thing you would be curious to know about that?

In the middle of your house in Iran, did you have a little pond with fishes in it?

How do you and your grandmother spend time together?

We knit together. Sometimes we talk while we are knitting. I forget what we talk about.

Do you ever hear your mom and your grandmother talking, arguing, laughing, being together. Is there anything about their interactions that you love? I like listening to you guys talk.

Do you know the prayers? Who taught you? How do you feel when you do them?

Yes. I know Ashem Vohu and Yatha Veru. Kholeh Nahid, mama and memas taught me. I do the prayers when you make me do them.

What are you going to this next week?

There was just a blizzard here, so I am going to play in the snow with my friends



Historical Origin of Nowruz by Jamshid

By: Behram S. Deboo

- Jamshedi Nowruz or Navroj is traced way back to the king Jamshid of the Paradhata or Peshdadian Dynasty. This dynasty was started by the first king Haoshyangha which means intellect and wisdom. Later, it changed to Hoshang still used by Parsis and Hooshang by Iranians.

- This was the beginning of the civilization of Aryans. As it established a society with rules and laws, farming and metal tooling.

The word Jamshid is derived from -----Yama Khshaeta----- Jama shaeta----- Jam shed Jamshed still used in India. Later it turned Jamshid used in Iran. That's why Parsis say Jamshedi Navroj.

- Yama khashaeta as known in Avesta. He is also known as Yama in Vedas as the god of the dead who takes away the soul. In Avesta, this analogy is not found. His mythology is found in Buddhism, Javanese and Fino-Ugrian cultures.

Jamshid Family

- Jamshid's father was VIVAHVANT. In Vedas, he is known as Vivasat. It means shining one. Thus, there is a correlation with the Hindus of India who also considered themselves as Aryans. The country is Arya Vata. In Avesta, it is Arya Vaeja. Some Saka Iranian tribes moved to India also. They were constantly attacking the Persian Empire.

Accomplishments of Jamshid

- It will take too much time to describe all his accomplishments. However, I will mention a few for our purpose today.

- He divided his people into 4 classes.
 1. Priests to offer prayers to the divinities.
 2. Warriors to protect the people
 3. Farmers
 4. Artisans for arts, metallurgy, woodworking etc.
- Jamshid built houses, palaces and castles. He taught cleanliness by building the Hammams (Baths). So, Hammam is an old tradition of Iranians. He believed in the dignity of labor through which the world flourishes. He said, "Laziness maketh freemen slaves." Yet, the artisans were not slaves while other cultures believed in slavery.
- He made rose water, perfumes from herbs and is credited in making wine. There is a myth that Jamshid had a magical cup with 7 rings filled with the elixir of immortality and allowed him to see the universe.

Jamshid & Poets

Nizami, Rumi, Saadi, Hafez and other Sufi poets talk about Jam-e-Jam, the cup of Jamshid. Thus, such a form of mysticism gave rise to later Sufism first found in among the Indo-Iranian thought.

- It is believed that Sroasha divinely inspired Jamshid to put the sacred garment (Sedreh) and to tie the belt of kustiko (Koshti) to ward off evils.



Belt of Orion – Wikipedia.

It is believed that God brought to Jamshid the star-studded girdle the belt of Orion leading the Pleiades (see the picture). It is believed that during his reign animals and men were not dying, plants did not wither; and waters were plentiful. There was no old age or death; father and son moved around as if they were both of 15 years age. Ref: Y. 9.45.

Where did the Aryans live?

- This is a highly debatable subject depending upon which scholar is talking. But we have a general description in Vandidad. 10 months of winter and 2 months of summer. Pretty cold. You bet. Since population was increasing, he moved towards the Sun three times. God warns him that a severe cold winter is coming and he urges to get ready.

Jamshid builds VARA

- This story is similar to the story of Noah. In the Noah story, it is the flood. In this story, it is the Glacial Age that was coming. To protect the creation, God advises him to collect the best seeds of every kinds of plants, trees, fruits, animals and human beings. He builds the enclosure to preserve them until the ice age is over. The myth describes in detail but for our discussion, we will cut it short.

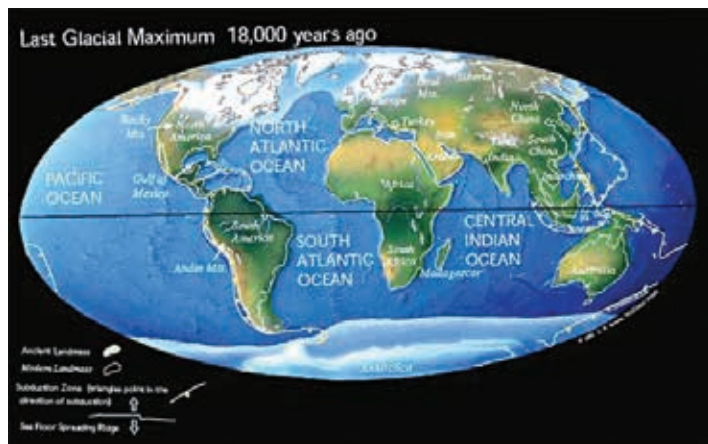
Celebration of Nowruz

- When the ice age was over, it was the spring of New Hope and new generation. Jamshid celebrates this as a new beginning and thanks God for helping him in saving His creation. Thus, he founded the festival of Nowruz. There were many glacial ages of cold and heat. The last Glacier age ended around 12,500 years ago in the Northern Hemisphere.

There are many scientific data of the Glacier ages. The last one started around 110,000 years ago and ended 12,500 yrs. ago + or - few thousands.

The Earth has been in an Icehouse Climate for the last 30 million years

When the Earth is in its "Icehouse" climate mode, there is ice at the poles. The polar ice sheet expands and contracts because of variations in the Earth's orbit (Milankovitch cycles). The last expansion of the polar ice sheets took place about 18,000 years ago, back to Earth History



Conclusion

• Many scholars including Late Tilak of India, a Vedic scholar, concluded that the land of Aryans might have been around the Arctic area and migration took place to the Central Asia area. We still have many countries in the Central Asia and people once there were Zoroastrians. So, the festival of Nowruz could be 12000 to 9000 CBE old. Hopefully, someday our young scientists will throw more light on this subject. It is believed that lords of the land brought gifts for Jamshid on Nowruz and the same custom was carried out during the Hakhmaneshian times. We have a proof of the stairs depicting the messengers from different nations bringing the gifts for the Great King at the Takhte Jamshid in Persepolis—Parsa Shahr, meaning city of Persians.



End of Jamshid

• Jamshid told people that he was the maker of the world. Because of his arrogance and hubris, the divine glory Khvarena flew away from him and he fell down causing death and suffering. Zahak kills him and becomes the most oppressive ruler of Iran.

• Zarathushtra mentions about Yama in Gatha, Yasna 32.8: Aêshâm1 ânanghâm2 – vîvanghushô3 srâvî4 ýimaschît5,6

Ýê7 mashyêng8 chikhshnushô9 – ahmâkêng10 gâush11 bagâ12 hvâremnô13

Aêshâmchît14,15 â16 ahmî17 – thwahmî18 mazdâ19 vîchithôî20 aipî21.

Surely6, Yima,5 son of Vivangh3 has been heard4 of (committing) these1 offences2

Who7 desiring to please9 us10 mortals8, glorified13 (himself) as a god12 of the world.11

(‘Who desiring to satisfy men gave our people flesh of the ox to eat’ is translated by Bartholomew, Mills, Duchesne-Guillemain and others).

Indeed15, I am17 away16 from these14 (offences) per se your18 final21 discernment20, O Mazda.19

Zarathushtra further reiterates Mazda that such fate will not befall on him as he is truthful and righteous.

Because of the fall of Yama, the world lost having a long life and the stat of joyful living called Paradise (derived from the Avesta word, Pairidaeza). Yama was worshiped in few countries and today, still by the Kalash people in the Chitral area of NW Pakistan. The genetic study disproves that they were descendants of Greek. Many were forcibly converted to Islam. Only 3000 are left.

In Indic Vedic he became the king of the dead, and many mythical stories have been reported in both cultures. The lesson is, no one is bigger than his/her Creator.



Behram Deboo was born in Navsari, Gujarat State, India. He studied Avesta and Pahlavi at Sir C. J. High School for three years. Received a gold medal for getting the highest grade in Avesta and Pahlavi. Also, some years ago, he took a non-credit course in Pahlavi at UCI offered by Prof Tooraj Daryae.

Many years ago, around 2001, he was initiated as Mobed by Ervad (Mobed) Adi Unvala and Ervad Behram Panthaki in Washington DC. He gave many lectures on Zoroastrianism at Dare-Mehr which were translated by late Kamyar. CZC Board recognized his contributions and declared him as a Mobed signed by the Directors of the Board.

Brigham young University invited him to give lectures on Zoroastrianism. He spoke to eighteen Ph.D. professors and taught two classes in Auditorium to the students.

He wrote a book on Gatha Ahunavaiti after restudying Avesta grammar in depth.

In October 2022, CZC presented him an award in recognition of his outstanding dedication to California Zoroastrian Center.

The Unexpected Connections Between Nowruz and St. Patrick's Day

By: Golsa Shahpour Gheibi & Dr. Khosro Esfandiari Mehrfar



Nowruz Spread - Courtesy of the State Department

Every March, two ancient celebrations of renewal light up different corners of the world. While Iranian Nowruz and St. Patrick's Day might seem worlds apart—one rooted in Zoroastrian cosmology and the Persian calendar, the other in Christian hagiography and Irish identity—these festivals share surprising thematic resonances that reveal something fundamental about human culture.

Spring's Dual Arrival

Nowruz, meaning "new day" in Persian, marks the vernal equinox with astronomical precision, usually falling on March 20th or 21st. This millenniums old celebration heralds the Iranian new year exactly when day and night balance in perfect equilibrium, nature awakens, and winter's grip finally breaks.

St. Patrick's Day, celebrated on March 17th, commemorates Ireland's patron saint. Though ostensibly a religious feast day, its timing in mid-March similarly captures the anticipation of spring's return to the northern hemisphere. The holiday's association with shamrocks and green—symbols of renewed growth—echoes this seasonal transition.

Both festivals, separated by mere days on the calendar, function as threshold moments when communities acknowledge winter's end and welcome the promise of regeneration.

Purification and Renewal

Central to Nowruz is the concept of spiritual and physical cleansing. Iranians engage in "Khouneh Tekouni" (literally "shaking the house")—a thorough spring cleaning that purges the old year's accumulated dust and stagnation. People settle debts, mend relationships, and approach the new year unburdened.

Irish tradition, though less formalized around purification, carries

similar themes. St. Patrick himself is credited with driving the snakes from Ireland—a metaphor often interpreted as banishing paganism, but equally readable as a purging of corruption or evil. The Lenten season in which the holiday falls emphasizes repentance and spiritual renewal.

Both celebrations offer communities a moment to reset, whether through literal housecleaning or symbolic spiritual transformation.

Fire, Light, and the Battle with Darkness

Fire plays a central role in Nowruz celebrations. On the last Wednesday before the new year, Iranians celebrate "Chaharshanbe Suri," (Wednesday Celebration) leaping over bonfires while chanting verses about giving the fire their sickly yellow pallor and receiving its vibrant red vitality in return. This ancient Zoroastrian ritual represents the triumph of light over darkness.

While St. Patrick's Day doesn't emphasize fire with the same intensity, the broader Celtic tradition from which Irish culture springs was deeply fire-focused. Ancient Irish festivals like Bealtaine featured ritual bonfires, and the legend of St. Patrick himself includes the dramatic lighting of a paschal fire on the Hill of Slane in defiance of the pagan king.

Both traditions recognize fire as transformative—a force that purifies, illuminates, and marks sacred time.

Community and Diaspora

Perhaps the most striking modern parallel lies in how these celebrations function for diaspora communities.

Nowruz is celebrated not just in Iran but across Central Asia,

the Caucasus, and the Middle East, with each region adding local flavors. It's estimated that more than 350 million people in those areas celebrate Nowruz. And for millions living abroad—whether in Los Angeles, Toronto, or London—and many other major cities, town & even villages, Nowruz becomes a crucial thread connecting them to their heritage.

Similarly, St. Patrick's Day has evolved far beyond Ireland's shores. Irish diaspora communities from Boston to Buenos Aires, Sydney to Savannah, use March 17th to affirm identity and maintain cultural continuity across generations and continents.

Both festivals demonstrate how seasonal celebrations transcend their geographic origins, becoming portable markers of belonging that travel with migrating peoples.

The Politics of Celebration

Both holidays carry complex political dimensions. Nowruz survived attempts at suppression many times in the last 14 centuries when Islam invaded Iran, including during various periods when authorities viewed its pre-Islamic roots with suspicion & deep fear of losing their autocratic and undemocratic control. The very recent one has been the harsh words of Ayatollah Khomeini; founder of the Islamic Republic in 1980 to name Nowruz non-Islamic and as such must be banned from Iran.

Khomeini, viewed Nowruz, the ancient Persian New Year, with disdain, often attempting to minimize its cultural significance in favor of Islamic traditions. Despite his disapproval, the enduring popularity of Nowruz & the fact that the more he attacked Nowruz, the more Iranian celebrated it with vigor, finally forced him to issue annual messages, which he blended with religious themes.

Today, Nowruz serves as a statement of Persian cultural identity that transcends modern political borders and sectarian divisions.

St. Patrick's Day similarly evolved from religious observance to nationalist symbol during Ireland's struggle for independence and later became a vehicle for Irish American political mobilization. What began as a saint's feast day transformed into an assertion of cultural pride and political presence.

Table Settings and Sacred Foods

The Nowruz tradition of the "haft-seen" table—displaying seven items beginning with the Persian letter 'S'—creates a ritual focal point for families. Each element (sprouts, garlic, apples, sumac, vinegar, hyacinth, and coins) symbolizes aspects of renewal, health, and prosperity.

While St. Patrick's Day lacks a similarly codified symbolic spread, traditional meals of corned beef and cabbage (or bacon and cabbage in Ireland) serve comparable communal functions, bringing families together around tables laden with culturally significant foods.

A Shared Human Impulse

These parallels aren't evidence of direct historical connection—the traditions developed independently in different civilizations. Rather, they reveal universal human responses to seasonal change and the need for collective markers of time's passage.

Both Nowruz and St. Patrick's Day remind us that beneath the specific theological, historical, and cultural particulars, communities across time and space have always gathered in late winter to perform essentially the same ritual: acknowledging darkness while kindling light, sweeping away the old while welcoming the new, and reaffirming

bonds that hold societies together through changing seasons.

As March arrives each year, whether you're setting a haft-seen table in Tehran or wearing green in Dublin, you're participating in humanity's ancient conversation with spring—a dialogue that transcends any single culture's expression of hope, renewal, and continuity.

Wishing you all, a Happy Nowruz and a Happy St. Patrick's Day.



Nowruz spread at the UN. Courtesy of UNESCO, United Nations



St. Patrick's Day, Manhattan, NY.



Golsa was a brilliant student at the University of California, Berkeley and at the top of her class for all 4 years. She graduated UC Berkeley Summa cum laude with highest distinction and is now pursuing her graduate studies at California Institute of Technology (CalTech). Proud of her Heritage, in her free time, Golsa enjoys writing poems mainly about Iran and Zoroastrianism.



Dr. Khosro Esfandiari Mehrfar came to U.S. in 1979 to pursue his higher education. He has served the Zoroastrian communities in various capacities. Dr. Mehrfar lives in Orange County, California with his wife Roya and their Families.

Women, Life, Freedom: Iran's Crisis as Civilizational Reckoning

Sousan Abadian, Ph.D. February 24, 2026

Kelman Seminar, Program on Negotiation, Harvard Law School

PART I — The Present Moment: A Crisis of Moral Legitimacy

For many of us in the Iranian diaspora, we are not absorbing the physical blows of this regime — but we are not untouched. We wake up each morning to videos of young people beaten, imprisoned, killed. We watch parents bury children. We scroll through grief that does not stop.

My goal is to show what's unfolding in Iran a little differently. Not simply as political or economic unrest, but something that reaches far beyond the daily headlines. Let's look at some of those headlines.

In September of 2023, a 22-year-old Iranian Kurdish woman named Jina Mahsa Amini was arrested by Iran's morality police for wearing her hijab "improperly." She was beaten. She died in custody.

Her death ignited nationwide protests — and it ignited a chant that has now traveled the world

"Zan, Zendegi, Azadi."

Woman. Life. Freedom.

The 2023 uprising was not the first mass protest in Iran. And like those before it, it was met with violence. Yet it did not end.

In December of 2025, hundreds of thousands of Iranians once again poured into the streets all over Iran.

And a few short weeks later, in January of 2026, true to form, the regime responded with extraordinary brutality.

What matters is not only the violence itself — although it is devastating — but what the violence reveals.

When a state must rely primarily on coercion to sustain itself, the problem is no longer policy failure.

It is a collapse of legitimacy.

From a distance, this may look like another authoritarian crackdown. But what we are witnessing is not simply repression. The regime is no longer governing by consent or persuasion, but by fear.

And this is where I want to widen the frame. The uprising in Iran is often described as economic frustration, or generational rebellion, or a human rights struggle. It is all of those things.

But the hypothesis I want to advance today is that what we are witnessing in Iran is also something deeper. A civilizational reckoning.

It is not merely a negotiation about reforms within a political system.

Iranians are in the process, I believe, of renegotiating their identity — and the moral foundations of legitimate authority.

Before going further, let me situate myself in this story — and the lens through which I see it.

I was born in Iran and came to the United States as a child, when my father — a development economist — was hired by the World Bank here in Washington, D.C. I spent half my childhood in Iran and the other half in Bethesda, MD.

I was born into the Zoroastrian community — at that time roughly

20,000 people in Iran — the small remnant of an indigenous religious civilization that shaped Iran for over a millennium yet had become a vulnerable minority in its own ancestral homeland.

I share this not as a badge of grievance. For much of my youth and adult life, I was simply proud to be Iranian and Zoroastrian, but I did not think about it deeply.

My father who profoundly shaped me, had himself been influenced by Gandhi and lived in India during India's independence movement. I was raised in an atmosphere of the oneness of humanity — never in terms of "us" and "them." Religion was not my primary lens.

At Swarthmore College and then Harvard University, my training was in anthropology and sociology, economic and political development, and leadership studies. And I began my career working in international development with the most impoverished — mostly rural women and children across West Asia and Africa.

Over time, as I began working with Indigenous communities, I developed expertise in intergenerational collective trauma: how histories of colonization and repression shape not only individuals, but entire cultures, with social, economic, and political ramifications. More importantly, I came to understand what it takes to support sociocultural healing and renewal. My book entitled *Generative Cultural Renewal* is, in part, about that.

It was only later working alongside Indigenous peoples in North America, that I began to see my own ancestral story differently. Their narratives of erasure, survival, and renewal resonated with me, almost viscerally.

All this to say that when I look at Iran today, I do so through a lens informed by decades of research in development, trauma, and cultural renewal.

And as someone who leads an interfaith organization, let me be clear: Today I am speaking about a regime, not Islam as a faith — about what happens when religion is fused with coercive state power.

I want to explore why this uprising feels different, and why its language has taken such deep root among Iranians.

To do that, we must first confront a familiar narrative — advanced by the regime and echoed elsewhere — that this movement is a cultural import, a product of foreign influence and therefore suspect.

Let us examine that claim.

PART II — Not Imitation. Internal Shift.

In the West, the Woman, Life, Freedom Movement has been described as a product of social media. Or global feminism. Or foreign interference.

In well-meaning circles, the shorthand is:

"This is Iran's feminist awakening."

"This is Iran catching up."

"This is a Gen Z revolution."

The Iranian regime, and interestingly, some in the West frame it in more sinister ways — as infiltration. Moral corruption. A Western imperialist — even Zionist — plot.

But when you listen carefully to the language emerging from the streets, it does not sound imported or plotted.

Let's see something emblematic of what has been circulating widely in recent months.



In the image above, the mythical bird, Ghohghnoos — the Iranian phoenix —lands on Borj-e-Azadi, Freedom Tower in Tehran. You'll notice the people are dressed in tribal attire and modern clothing; some women cover their hair, others do not. This pluralism remains aspirational.

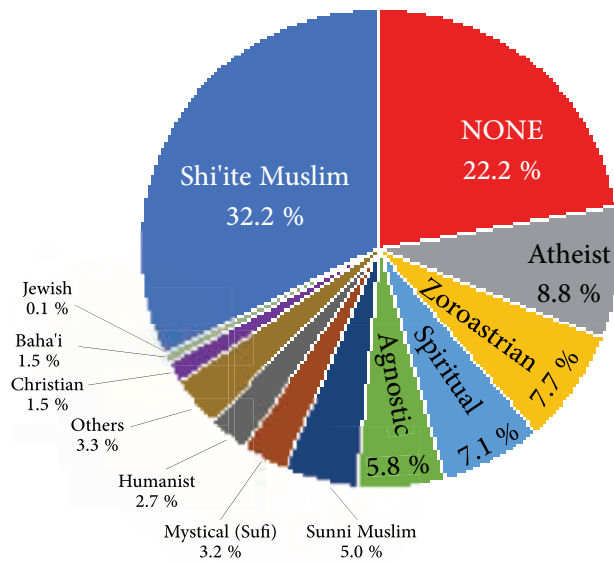
These symbols are not nostalgia or incidental. They deliberately invoke a civilizational layer that long predates the current regime. But symbolism alone is not evidence. Let's turn from imagery to data.

There is an independent research group called GAMAAN — the Group for Analyzing and Measuring Attitudes in Iran. Because conducting honest surveys inside Iran is nearly impossible under state control, they use anonymized online methods designed to protect respondents.

In 2020, they conducted one of the largest surveys of religious belief ever undertaken among Iranians — with over 50,000 respondents.

The results were striking.

GAMAAN: Iranians' Attitudes Toward the 2022 Nationwide Protests.



Officially, Iran is described as 99% Muslim.

But in this survey, only about 32% identified as Shi'a Muslim, and about 5% as Sunni.

A significant portion described themselves as non-religious.

Others identified as atheist.

Others as spiritual but not religious.

And a small but meaningful percentage explicitly identified as Zoroastrian — far more than official figures acknowledge.

Notably, nearly half reported that they had left their birth religion.

Now, remember, this data is in 2020 and precedes the Woman, Life, Freedom movement and most definitely, before the most recent protests. I wonder what the data would show us now.

Of course, all surveys have limitations. But GAMAAN's methodology has been peer-reviewed and internationally recognized. And even allowing for margins of error, the direction of change is unmistakable.

There is a profound internal shift underway.

Not imported. Not orchestrated from abroad: Internal. And this shift is not limited to religious belief.

The 1999 student protests demanded reform.

The 2009 Green Movement demanded electoral integrity.

The 2017 and 2019 protests appeared to be largely economic.

But the "Woman, Life, Freedom" movement is not asking for adjustment within a system.

I'm suggesting that it is questioning the moral foundation of the system itself.

Increasingly, some Iranians describe life under the current regime in terms of "occupation" — experiencing the government as hostile, foreign to their values, and imposed upon them.

And when that shift in language occurs, you are no longer negotiating policy. You are confronting a crisis of legitimacy.

But disillusionment and a sense of occupation alone does not generate a movement with this kind of moral language. It does not explain why the chant centers on woman, life, and freedom.

At first glance, those words may sound Western.

These are often narrated as modern, Enlightenment, liberal values.

So it is easy — especially from afar — to assume that Iran is simply absorbing Western norms.

But we should pause before making that assumption:

The West does not hold a monopoly on the language of dignity, nor did the declaration of freedom of belief and conscience originate in Paris, Geneva, Washington or NYC. Also, the celebration of life on earth is not a modern invention.

When Iranians chant “Woman, Life, Freedom,” they are not quoting a European manifesto.

They are speaking in Persian, in Kurdish, in the languages of Iran — in the language of their own civilization.

They are invoking a moral vocabulary that resonates deeply inside their own historical memory.

So, what deeper layer of Iranian civilization might this language be drawing from?

To answer that, we have to go back much further.

PART III — The Deeper Layer: An Older Moral Imagination

To understand what may be resurfacing, we have to go back long before 1979.

Long before the Islamic Republic.

Long before the Safavids— the dynasty that formally established Shi’a Islam as the state religion in the 16th century.

Long even before the Islamic conquest of the 7th century.

For more than a millennium before Islam, the Iranian plateau was shaped by a moral and cosmological vision rooted in Zoroastrian thought.

And Zoroastrianism was not merely a private faith. It shaped law. Governance. Art. Architecture. Ritual. It shaped the moral imagination of society.

At its heart was a radical idea for the ancient world:

That human beings possess freedom of choice.

In this vision, human beings are not born stained or condemned. There is no doctrine of original sin. We are born capable — capable of choosing well or choosing poorly.

Morality is not reduced to an exhaustive list of prohibitions.

Instead, we are expected to cultivate discernment — to reflect, to weigh, to deliberate — and to choose between good and evil with awareness.

The central ethical triad — good thoughts, good words, good deeds — did not outsource responsibility to authority.

It placed moral responsibility squarely on the individual.

Human beings were not wards to be supervised.

They were moral agents, empowered with choice.

And this applied to women as well as men.

From the earliest days of the tradition, both girls and boys underwent initiation into the faith — marking them equally as moral participants in the covenant of truth.

In the Gathas — the oldest hymns of Zoroastrianism, attributed to its founding prophet Zarathushtra — men and women are addressed together. For example, in advice he gives to brides and grooms, he does so symmetrically — not obedience on one side and authority on the other, but mutual ethical partnership grounded in what Zoroastrians call *asha* — truth and right order.

Marriage in this vision was not structured as male guardianship. It was

structured as shared ethical responsibility.

Later Avestan texts — the broader body of Zoroastrian sacred scripture — pray for “a good ruler — man or woman,” taking for granted that women could govern.

Women served in ritual roles. In a tradition where fire represents truth and divine presence, in some cases, women guarded the highest sacred fires — a role symbolizing custodianship of divine light itself.

And that is not a minor symbolic detail: to guard the sacred fire is to stand at the center of religious authority.

Beyond religion, Iranian women could own property in their own names.

They controlled estates independently — even after marriage. Marriage did not dissolve their legal identity. They retained economic personhood.

They could inherit. They could manage wealth. They could direct labor.

And archaeology confirms what the texts imply.

The Persepolis Fortification Tablets — administrative records from the 5th century BCE (that’s over 2,500 years ago!) — they show women as wage earners, supervisors, estate managers, business owners.

They received equal pay in rations and silver.

They issued orders under their own seals.

They commanded work crews that included men.

They received additional provisions during pregnancy and after childbirth — recognition of maternity within the economic order.

Now, it helps to situate this historically.

In classical Athens — often celebrated as the cradle of democracy — women could not vote, could not own property independently in most cases, and were largely confined to domestic life.

In contrast, Persian administrative records show women directing estates, authorizing transactions, and participating visibly in economic governance.

Ancient Persia was not modern. It was not egalitarian in the contemporary sense.

But it did not build its legitimacy on the theological, economic or political subordination of women.

And it’s important to remember that this was not confined to a distant ancient past. Women’s legal and economic autonomy persisted through successive Iranian empires — Achaemenid, Seleucid, Parthian, and into much of the Sassanian era — well into the 6th century.

The more pronounced narrowing of women’s independent mobility, business authority, and marital choice is generally associated by historians with the transformations that followed the Arab conquest of the 7th century and the gradual consolidation of more restrictive legal interpretations. In other words, the contraction of women’s sovereignty was not original to Iranian civilization. It emerged after conquest.

The same ethical vision that shaped gender relations in the time of Cyrus the Great also informed political authority.

From the Indus Valley to the Mediterranean, the Achaemenid Empire governed one of the largest and most diverse territories the world had ever seen.

What distinguished it was not only its scale, but its method of rule.

Cyrus — Koresh in the Talmud, Koorosh in Persian — did not impose religious uniformity. He did not erase local traditions or demand theological submission. He practiced restraint.

Just as individuals were understood to possess freedom of conscience,

so too were communities permitted to sustain their own traditions.

When Babylon fell in 539 BCE, he restored temples rather than destroying them.

He reinstated priesthoods rather than humiliating or killing them.

He honored local gods rather than erasing them.

He authorized the return of displaced peoples — including the Jewish community — and supported the rebuilding of the second temple in Jerusalem.

We know this not only from later historical memory and his mention in the Talmud, the Hebrew Bible, but from the Cyrus Cylinder itself — a clay inscription discovered in Babylon — in which Cyrus presents himself not as a conqueror imposing uniformity, but as a ruler restoring dignity and allowing communities to worship according to their own customs.

The Cylinder is sometimes described as the first declaration of human rights. That may be modern language applied retroactively.

But it is certainly one of the earliest surviving imperial statements affirming cultural and religious recognition rather than forced conformity.

And that matters. Because it tells us that restraint, pluralism, and respect for difference were not modern Western inventions grafted onto Iran. The language of dignity did not enter Iran from outside. It has roots in its own soil.

In an ancient world where empire often meant erasure, this was distinctive.

This was not modern democracy.

But neither was it theocratic domination.

It was a civilizational experiment in ruling vast difference without demanding religious sameness.

And beneath it all lay a moral grammar:

Freedom of conscience.

Responsibility for one's choices.

Shared ethical agency.

Iran began as a civilization shaped by a distinct ethical vision. When Islam arrived, it encountered a society already deeply formed.

Over centuries, Iran became Muslim. But it did not cease to be Iranian.

When Arab armies defeated the Sassanian Empire in the 7th century, it was not a gentle transition of power. Cities fell after prolonged sieges. Political elites were displaced or executed. Administrative structures were dismantled. Persian lost its status as the language of governance, replaced by Arabic under the early Caliphates. The old order collapsed.

The Iranian scholar Abdolhossein Zarrinkoub later described the period that followed as “Two Centuries of Silence” because Iranian political sovereignty vanished, its elites were sidelined, and its civilizational voice receded under foreign rule. This period of dislocation and humiliation was a profound rupture in continuity.

Nevertheless, Iranian bureaucratic classes gradually re-entered imperial administration under the Abbasids. A new form of Persian — Dari — emerged, written in Arabic script yet preserving Persian grammar and worldview. Ferdowsi's *Shahnameh* resurrected pre-Islamic memory in epic form, reweaving a civilizational narrative that conquest had attempted to sever. The intellectual flowering often labeled the “Islamic Golden Age” drew deeply from Iranian scholars and institutions such as Gundeshapur — a renowned pre-Islamic academy of medicine, philosophy, and science — as well as from older ethical commitments to knowledge, order, and inquiry.

In contrast to Egypt and Syria, which underwent rapid linguistic and cultural Arabization, Iran absorbed Islam without dissolving into Arab identity. It integrated — and then reasserted.

This pattern — conquest followed by cultural resurgence rather than disappearance — is not incidental. It is civilizational. And it suggests that what we are witnessing today may be a recurrence.

Iran has been conquered before. But it has never been erased.

So when Iranians chant “Woman, Life, Freedom,” it may sound modern. But listen again.

Woman. Life. Freedom.

These are not foreign imports. They are echoes of a much older inheritance.

If the West has played a role, it has not been as originator, but as amplifier — echoing values with deep indigenous roots in Iranian civilization.

What we may be witnessing, then, is not cultural imitation. Nor is it the revival of something forgotten. These values never vanished, nor the traditions based on these values.

The regime has failed to prevent pre-Islamic traditions like the Persian New Year, Nowruz, or others like Winter solstice holiday of Yalda or Sadeh. Poetry was not silenced. Dance and song persisted. Even the quiet defiance of gathering at Cyrus's tomb has continued, despite discouragement.

A society is drawing more deliberately from its deeper civilizational inheritance.

And when a people begin to speak consciously from that deeper layer, the tension becomes seismic.

In other words, this is not merely a political or economic crisis. The current movement marks a civilizational fault line.

Not between East and West.

Not between Islam and modernity.

But between two moral orientations competing to define Iran's future.

Let me be clear about what that means — and what it does not.

This is not a struggle between Zoroastrianism and Islam.

Islam in Iran has never existed in a vacuum. It absorbed and took root in Iranian civilization. There are Islamic traditions — philosophical, mystical, reformist — that resonate deeply with the older Iranian ethical imagination: conscience, justice, beauty, pluralism.

The fault line is not between Muslims and non-Muslims. It is between authoritarian interpretations of religion — of any religion — and a broader moral inheritance that leaves space for dignity, responsibility, and choice.

For any future Iran to flourish, those who continue to identify themselves as Muslim must see themselves in that future. Roughly a third of Iranians still identify as Muslim. And even if it was 5%, cultural renewal cannot succeed if it excludes them.

And this is where the stakes become more delicate.

When religion is fused with coercive state power, and that power has been exercised ruthlessly, the faith itself risks being associated with repression. We are already seeing signs of this. Some young Iranians do not distinguish between Islam as a spiritual tradition and Islam as an instrument of state control. Their anger is explosive.

That is why it is incumbent upon Muslim scholars and organizations — especially outside Iran — to speak clearly. Criticizing authoritarianism is not an attack on Islam. Silence, however unintended, can deepen the false equation between faith and repression.

The future of Iran requires Muslims to help disentangle Islam from the regime that claims to speak in its name.

I believe Muslim thinkers like Abdolkarim Soroush have argued for decades that Iran's renewal depends not on erasing Islam, but on disentangling faith from authoritarianism — allowing the best of Iran's Islamic heritage to coexist with its deeper civilizational memory. What I do know about him is that once an insider of the Revolution, he became one of its most thoughtful critics and was ultimately forced into exile. Muslims need to speak out more openly in defense of Iranians.

What is unfolding in Iran does not need to be primarily subtraction — though certain coercive practices will need to fall away. It could be integration. But integration requires alignment.

And at this moment, the governing system anchors its legitimacy in one moral vision, while large segments of society increasingly draw from another.

That divergence is what gives this moment its seismic character.

PART IV — Zan. Zendegi. Azadi.

Let us return to the chant itself — three words — and use them to illuminate the deeper moral divide now unfolding in Iran.

Zan.

Zendegi.

Azadi.

It is deceptively simple.

But movements do not choose their language casually. Words survive because they carry depth. They endure because they resonate with something older than the moment.

Let us take them one at a time.

Zan — Woman

Why begin with woman?

Because everything begins with women.

Women give birth not only to children, but to culture.

They are the first teachers — of language, memory, rhythm, and story.

They transmit values before laws are written.

They carry songs, rituals, and moral codes across generations.

Why begin with woman? Because women are foundational to the future.

And in Iran today, women are saying: we will not carry forward a diminished inheritance.

In the current legal framework, women are not recognized as equals.

They inherit half the share of men.

Their testimony in certain courts carries less weight.

Marriage, travel, and sometimes employment may require the permission of a father or husband.

Their dress is regulated.

Their bodies are policed.

This is not incidental.

It shapes how a society defines virtue.

Under this regime, girls are taught that modesty equals moral worth.

That obedience equals righteousness.

That concealment equals purity.

Iranian girls are told that virtue is measured by compliance.

But women are now asking a deeper question:

What is virtue?

In the older Iranian moral imagination, women are not moral dependents.

They were initiated into the faith alongside boys.

They owned property.

They managed estates.

They officiated ritual.

They were addressed directly in sacred texts.

They were visible.

They were respected.

They were entrusted.

Virtue was not defined by disappearance.

It was defined by alignment with truth — through good thoughts, good words, good deeds.

So when Iranian women stand unveiled and say “Zan,” they are not rejecting morality.

They are redefining it.

They are saying: virtue is not the regulation of a woman's body.

Virtue is integrity.

Virtue is courage.

Virtue is responsibility.

Virtue is dignity.

When Iranian women say “Zan,” they are not simply protesting a dress code.

They are asserting something deeper:

That the dignity of women is not negotiable.

That the future of Iran cannot be built on their diminishment.

Because if women are constrained, culture contracts.

If women are trusted, civilization flourishes.

Zan is not a slogan.

It is a declaration that renewal begins at the source of life itself.

The second word is Zendegi.

Life.

Not martyrdom.

Not sacrifice.

Not endurance until the afterlife.

Life.

In the older Iranian moral imagination shaped by Zoroastrian thought, material existence is not a corruption to escape. Creation is good.

The earth is sacred.

Fire is sacred.

Water is sacred.

Air is sacred.

To pollute them is a moral failure. To care for them is a religious act.

The world is not a fallen waiting room for heaven. It is something to be cultivated and cherished. The very word paradise comes from the old Iranian pairi-daëza — an enclosed garden. A space tended. Protected. Made to flourish.

Zoroastrian ritual does not sanctify suffering. It sanctifies vitality.

Nowruz — the Persian New Year at the spring equinox — is civilizational poetry enacted: sprouting wheat, mirrors, goldfish, candles, color, laughter, dancing, weeks of visiting family and friends. It marks the triumph of light over darkness — the promise of renewal after winter.

Traditionally, Zoroastrians do not clothe themselves in perpetual black, but in vivid colors. Ceremonies are bright, fragrant, musical.

Life, art, beauty, sensuality — these are not distractions from the sacred. They are expressions of it, when lived in balance.

Long before the Islamic Republic, a central thread in Iranian

civilization honored life — not death. In Zoroastrian thought, existence itself is a moral project. Human beings are called to align with asha — truth, order, life-affirming integrity — against druj, the lie that distorts and corrodes.

Death is not glorified. Life is. And that civilizational orientation did not vanish. We see it today.

When young Iranians dance in the streets —
when women let their hair move freely in the wind —
when people sing,
when they insist on joy in the face of brutality —
they are not being unserious.

They are defending Zendegi. They are defending the sanctity of earthly life.

We see it most poignantly in how some are now mourning.

Across Iran, funerals and 40-day memorials — the chehelom — for young men and women killed in recent protests have become something unexpected. Instead of silent, state-scripted displays of piety, families and communities have chosen to sing. To clap. To play music. Sometimes even to dance — through tears — at gravesides.

Grief has not been extinguished. It has been transformed.

In a culture whose deeper inheritance celebrates spring, joy becomes defiance.

And here the contrast sharpens.

The Islamic Republic has cultivated a political theology of martyrdom — murals of fallen boys, keys to paradise handed to child soldiers expected to walk over mines during the Iran-Iraq War, public ritualization of sacrifice like Ashura. Legitimacy has been anchored in mourning, in death, in perpetual mobilization against enemies.

It is important to note that many Muslim scholars and communities reject this interpretation and articulate deeply life-affirming theologies of their own.

But the state itself has sacralized death.

That is not merely a policy difference. It reflects a profoundly different moral orientation.

After the Madrid bombings in 2004, an al-Qaeda spokesman chillingly declared: “You love life, and we love death.” A decade later, a Hamas commander echoed the same inversion — that they love death as others love life.

Those words were not about Iran. And yet they illuminate a moral chasm that many Iranians feel viscerally today.

So when Iranians chant Zan, Zendegi, Azadi — Woman, Life, Freedom — they are not importing a Western slogan.

They are aligning themselves with a civilizational inheritance in which life is sacred, creation is good, and human dignity is woven into the fabric of the cosmos.

Zendegi is not frivolity. It is not a slogan of rebellion alone.

It is a declaration of alignment —

with renewal over despair,
and life over the worship of death.

Okay. The third and last word is Azadi.

Freedom.

This word is often assumed to be Western.

But freedom is not the invention of the Enlightenment.

In the moral vision we described earlier, good and evil must be chosen.

And without freedom of choice, freedom of conscience, there can be no virtue.

If conscience is supervised, it is not conscience.

Asha — truth, right order — presumes discernment.

Discernment requires freedom.

Freedom, in this civilizational grammar, is not license. It is responsibility to the greater good.

It is the space within which moral growth becomes possible.

It is what allows human beings to act as collaborators with the Divine — not as passive subjects to be controlled.

Even Cyrus’s governance reflected this restraint. He did not demand theological uniformity. He allowed communities to worship as they chose. He did not equate political authority with spiritual coercion.

Freedom was not chaos.

It was trust in the moral capacity of human beings.

So when Iranians chant Azadi, they are not asking for decadence.

They are asking for the right to choose — ethically, spiritually, politically — without guardianship.

Azadi is not imported. It is embedded.

The Whole Phrase: Zan. Zendegi. Azadi.

Woman — as moral agent and source.

Life — as sacred and worth cultivating.

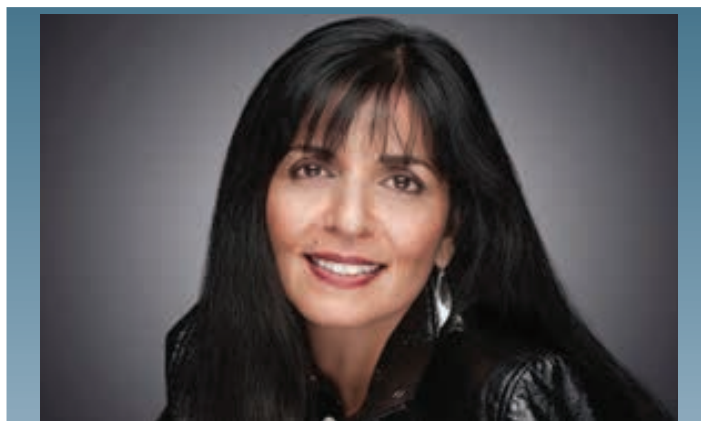
Freedom — as the condition for ethical choice.

Taken together, this is not merely a political slogan. It expresses a deeper moral vision — a civilizational orientation.

If this movement were only about fuel prices, it could be negotiated.

If it were only about generational rebellion, it could be suppressed.

But when a movement speaks in the language of a civilization’s deeper moral inheritance, it becomes harder to extinguish.



Dr. Sousan Abadian earned a Ph.D. in Political Economy and Government from Harvard University, an M.P.A. in International Development from Harvard’s Kennedy School, and an M.A. in the Anthropology of Social Change and Development, also from Harvard University. Her earlier research on healing the effects of long-standing collective trauma and cultural damage, a key contributing factor in violence and impoverishment, was described by Nobel laureate in economics Amartya Sen as “pioneering” and “highly original.” She now has an independent practice speaking and consulting internationally on leadership, innovation, culture change, and her ARIA framework. She builds on her earlier work at Cambridge Leadership Associates facilitating workshops and speaking on Adaptive Leadership. Between June 2017-June 2019, Dr. Abadian served as a Franklin Fellow at the U.S. State Department’s Office of International Religious Freedom, Bureau of Democracy, Human Rights and Labor. Her portfolio included preventing violent extremism, rights of religious minorities in the Middle East and South Asia, gender issues, atrocity prevention, and cultural restoration. She has also had fellowships at MIT’s Dalai Lama Center for Ethics and Transformative Values as well as at Harvard’s Center for Public Leadership.

Please send your "Ask Nahid" questions that are within the confines of various aspects of the Zoroastrian religion/culture or conflict resolution to cninfo@czcjournal.org

ASK NAHID

Dear Nahid

When do you know it's time to walk away from something like a job, project, or relationship that is no longer making you happy or progressing your life? I don't want to upset others impacted by my decisions.

Toby

Dear Toby,

Each of those situations are very different and the process of assessing the value that you find in each is based on what your personal goals are. You also have to consider if your situation in any of these circumstances is harming your path towards living an honest and healthy life. You are unhappy for a reason. You must sit and think on what that reason is and work to resolve that conflict by staying and working it out, figuring if you can live with it or making the hard choice to move on.

Your question actually makes me think of more modern scripts and writers. Maya Angelou writes "There is no greater agony than bearing an untold story inside you." When you are not truly following the Good path, you are meant to be on, you might feel lost or invisible to those around you and maybe even to yourself. Do not hide away or diminish your light. This life is meant to be lived in our genuine and truest forms – that is your path to Asha. These decisions are meant to impact who we become later on in life. You have to choose now what path you will follow.

There are always changing factors over time and where it's ideal that your situations grow with you, that is not always the case. Life is a series of decisions to be made. Zoroastrians have decision making skills imprinted in our DNA. We are raised to think through each decision and action and word in our lives to make sure that we are content with the impact of those choices or that we are willing to follow those choices until they no longer serve a true Good for us or those around us.

It's a good thing that you are considerate about those who are impacted by your choices – you are going to hurt people sometimes when you choose to do what your mind/heart/soul tells you is the right thing to do for you. It's how you manage those relationships and the end or continuation of them that is important. "The purpose of life, after all, is to live it, to taste experience to the utmost, to reach out eagerly and without fear for newer and richer experience." — Eleanor Roosevelt

The purpose of life, however, is NOT to live selfishly and harm those because it suits your needs only. There can be no Good

from that. If you are in a relationship and that relationship does not work out, you should ask yourself if you have truly done everything you could have to make it work. Or if you choose to leave your job because you do not enjoy the environment and leave people stranded on a project, do you need to stay to finish the project and then leave. There are ways to disentangle yourself respectfully and responsibly if you choose to walk away from these experiences. Think about those you are impacting, and how you end those situations. You must be confident in your choices and help them see the Good in your thoughts, words and deeds. Then they should respect your decisions no matter how sad it makes them, because you must try to leave a situation, person or place better off than you found them. That is my golden rule.

I will always remind you to never forget our basic principles of using your Good Thoughts to lead you to announcing with Good Words what your Good Deeds or Decisions are. I believe I have quoted this very intelligent man before, but Dr. Seuss said it best when he wrote "You have brains in your head. You have feet in your shoes. You can steer yourself, any direction you choose." So, choose a path that will bring you, as well as those around you, closer to living a life you can be proud of.

Nahid Dashtaki completed her master's in both Dispute Resolution and Public Policy from Pepperdine University. She has received two Bachelor of Science degrees in International Relations and Comparative Literature from the University of California, Irvine along with extensive international work experience in the Middle East and Asia. She continues her work with mediation and conflict resolutions at Los Angeles World Airports.

